کارگران همه کشورها متحد شوید!

نامهٔ مردم

ارگان مرکزی حزب تودهٔ ایران

شماره ۹۳۲، ۲۹ مهر ماه ۱۳۹۲
دورهٔ هشتم، سال بیست و هفتم

*** پیام تشکیلات دموکراتیک زنان ایران به فدراسیون جهانی دموکراتیک زنان و دیگر نهادهای جهانی پیرامون تصویب لایحه ارتجاعی رژیم درباره قانونی کردن ازدواج با فرزند خوانده!**

*** پیام فدراسیون جهانی دموکراتیک زنان به سازمان های زنان در سراسر جهان: به این کارزار مهم بپیوندید!**

ادامه در صفحات ۲ و ۳

سخنرانی نماینده کمیته مرکزی حزب تودهٔ ایران در سمینار نیروهای چپ در پارلمان اروپا: "رو در رویِ جنگ و مداخله، در خاورمیانه"

در صفحات ۹ و ۱۰

مبارزه با دیکتاتوری حاکم و بی عدالتی تعطیل بردار نیست

در روزهای اخیر نامه سرگشاده خانم فاطمه کروبی درباره رفتار وحشیانه مزدوران ولی فقیه با شوهرش و همچنین نامه سرگشاده مصطفی تاج زاده درباره مفهوم "نرمش قهرمانانه" از دید سران ارتجاع باردیگر ماهیت رژیم و مانورهای آن را در معرض قضاوت افکار عمومی میهن ما قرار داد. خانم کروبی در نامه اش نوشت: "اینجانب قصد باز کردن فجایع و رفتارهای نامشروع و غیر قانونی ماموران حکومت در ۴ سال گذشته را ندارم اما مگر می توان فراموش کرد که آقایان بنام حفظ و بقای حکومت در این سال ها چه کردند؟"

و مصطفی تاج زاده در باره مانورهای اخیر سران رژیم در نامه سرگشاده اش نوشت: "سخنگوی قوه قضائیه با اظهارات اخیر خود معنای واقعی نرمش قهرمانانه را روشن کرد. به این ترتیب که قرار است در سطح بین الملل بازی برد-برد در پیش گرفته شود اما در عرصه داخلی هم چنان بازی برد-باخت حاکم بماند. نرمش قهرمانانه در روابط خارجی یعنی تلاش برای لغو تحریم ها و تهدیدها ولی در داخل به مفهوم تداوم حبس ها و حصرها خواهد بود. به بیان دیگر سیاست خارجی قلمرو لبخند و گفتگو خواهد شد. اما با معترضان داخلی با همان چهره و زبان و ادبیات عبوس و آمرانه و تهمت آلود سخن گفته خواهد شد...."

با گذشت نزدیک به چهار ماه از جایگزینی "دولت اعتدال‌گرا"، تلاش‌های رژیم ولایت فقیه برای به‌وجود آوردن و حفظِ نوعی تعادل نسبی میان نیروها و جناح‌های مطرح در درون هرمِ قدرت، که با موفقیت‌های معینی همراه بوده است، مشخص‌تر شده است. کانون‌های اصلیِ قدرت، مخصوصا علی خامنه‌ای، با موفقیت بحران پیرامون مسئله انتخابات را رفع کردند، و مؤلفه‌های واقعی اصلاح طلبی را هرچه بیشتر به حاشیه راندند، و در برابر جناح منتسب به رفسنجانی توانستند هوشیارانه و به‌سرعت موضع‌های‌شان را در روبنایِ سیاسی کشور بازسازی کنند. کانون‌های اصلیِ قدرت به رهبریِ خامنه‌ای، با درک خطراتی که حیات رژیم را تهدید می کرد و تشدید فشار توده ها از پایین به بالا، که برآمده از تضاد آشتی‌ناپذیرِ مردم با دیکتاتوری حاکم است، به اجرایِ تغییرهای حساب شده و محدودی دست زنند. این پیرایشِ تاکتیکی و کنترل‌شده در ترکیب روبنای سیاسی، نه‌تنها عقب‌نشینیِ دیکتاتوری حاکم نبود، بلکه در بطنِ خود در واقع دربردارندهٔ تهاجمی سنگین بر ضد نیروهای اصلاح‌طلب و به‌خصوص اِعمالِ مدیریتِ نظری و عملیِ آن‌ها بود. با مهار کردن اصلاح‌طلبان و مهندسیِ خواست‌ها و شعارهای‌شان، رژیم ولایت فقیه با تلفیقِ بحران خارجی و فشار کمرشکن تحریم‌ها بر مردم با مسئلهٔ "کشور در معرضِ خطر است"، توانست "آلترناتیو قابل کنترل" ی را در قالب دولت "تدبیر و اعتدال" به‌وجود آوَرَد. از همان ابتدایِ کلید خوردن مهندسیِ انتخابات، اساس سیاست حاکمیت این بود که کف

ادامه در صفحات ۶و ۷

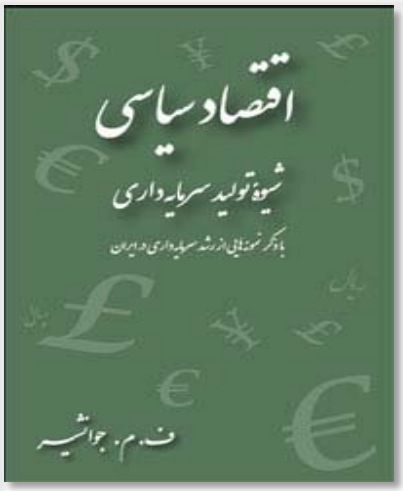

منتشر شد

انتشارات حزب توده ایران خرسند است که کتاب "اقتصاد سیاسی"، اثر رفیق شهید فرج الله میزانی (جوانشیر)، را در اختیار علاقمندان، به ویژه پویندگان انقلابی جوان می گذارد.

در این شماره

دُورِ تازهٔ گفت‌وگوها با کشورهای «۵ به‌علاوهٔ ۱»، و دورنمایِ حلِ مسئلهٔ هسته‌ای در صفحه ۱۱

تعطیلِ دولت! : فازِ جدیدی از کودتا، به‌سَبکِ آمریکایی در صفحه ۱۶

با هم به سوی تشکیل جبهه واحد ضد دیکتاتوری

برای آزادی، صلح، استقلال، عدالت اجتماعی و طرد رژیم "ولایت فقیه"!

پیام تشکیلات دموکراتیک زنان ایران به فدراسیون جهانی دموکراتیک زنان و دیگر نهادهای جهانی پیرامون تصویب لایحه ارتجاعی رژیم درباره قانونی کردن ازدواج با فرزند خوانده!

رفقا و دوستان گرامی!

تشکیلات دمکراتیک زنان ایران – یکی از قدیمی ترین اعضای این فدراسیون – ضمن درودهای گرم، مایل است توجه شما را به حوادث روزهای اخیر و سیاست ارتجاعی و زن ستیزانه اتخاذ شده از سوی حکومت ایران جلب کند. همان طور که استحضار دارید با تعیین روز ۱۱ اکتبر به عنوان "روز جهانی دختران" از طرف سازمان ملل متحد، در سال ۲۰۱۱، به منظور توجه به وضعیت دختربچه ها و در حقیقت تلاشی در جهت رفع و حل ریشه ای خشونت و ستم مضاعف جنسیتی که بر زنان جهان و به خصوص زنان در کشورهای جهان سوم اعمال می شود اقدام شده است. این در حالی است که حکومت ایران به جای استقبال از این موضوع، دست به تائید و تصویب یکی از فاجعه بارترین قوانین نقض حقوق کودک و به ویژه در مورد دختربچه ها یازیده است. قانونی که به سرپرست یا پدرخوانده اجازه می دهد که با حکم دادگاه با "فرزند خوانده" خود ازدواج کند. در قوانین ایران پدر حکم سرپرست را دارا می باشد و به همین جهت این ماده از یک طرف امنیت دختربچه ها (دخترخوانده ها) را به خطر می اندازد و از طرف دیگر ستمی دیگر بر زنان ایرانی خواهد بود.

لایحه ارتجاعی که در هفته های اخیر موجی از تشویش و نگرانی در اذهان عمومی و در میان فعالان زن و کودک در ایران را برانگیخت و حقوق دانان به درستی آن را نه تنها تضییق حقوق قانونی زنان، بلکه نقض فاحش حقوق انسانی کودکان ارزیابی کردند، با بی اعتنائی رژیم به همه این واکنش ها و اعتراضات، در آستانه روز جهانی دختران، با توجیه "شرعی" و "رعایت حقوق فقهی" از تصویب مجلس و تایید شورای نگهبان رژیم ارتجاعی و زن ستیز ایران گذشت تا در جهان نمونه ای بارز از خشونت قانونی علیه کودکان و نیز فاجعه جدا نبودن دین از حکومت را به نمایش گذارد.

بر اساس ماده ۳۴ پیمان نامه کودک "کشورهای عضو پیمان موظف به حمایت کودکان در مقابل هرگونه استثمار جنسی و سوء استفاده جنسی هستند" و نیز طبق ماده ۱ پیمان (کنوانسیون) "کودکان به علت عدم بلوغ جسمی و روانی نیازمند رعایت حقوق ویژه و حمایت از سوی دولت های عضو پیمان هستند"، جمهوری اسلامی ایران که از سال ۱۹۹۴ به این کنوانسیون پیوسته است بارها با زیر پا گذاشتن مفاد این پیمان به ویژه ماده ۲۱ آن که تصریح می کند: "کشورهائی که سیستم فرزندخواندگی را مجاز می دانند باید منافع مالی و مادی و معنوی کودک که داشتن حق حیات، حق رشد، حق امنیت، حق بهداشت و آموزش کودک است را مورد توجه قرار دهند." با تصویب این قانون ضد انسانی درعین حال که سبب سلب امنیت روانی از کودک شده، زمینهٔ قانونی سوء استفاده از کودکان "بی سرپرست" یا "بد سرپرست" را برای پدر خوانده (سرپرست) فراهم می آورد.

رفقا و دوستان گرامی!

همان طور که کنشگران حقوق زن و کودک در ایران اعلام کرده اند، این قانون یادآور قوانین منسوخ برده داری و رفتاری است که برده داران با کنیزهای خود انجام می دادند نه منطبق بر قوانین و پیمان نامه های عصر حاضر که نتیجه جان فشانی ها و مبارزات پیگیر زنان و نیروهای مترقی جهان درطی قرن گذشته حاصل شده و بر اساس این پیمان نامه ها است که امروزه دولت های عضو متعهد و موظف می شوند با اقدامات ضرور و اتخاذ سیاست ها و تدبیرهای لازم، با توجه به اوضاع سیاسی و اجتماعی و فرهنگی کشور خود به صورت ریشه ای با معضلات و مشکلات کودکان برخورد کرده و با استفاده از تمام منابع ملی موجود خود، حقوق پذیرفته شده مندرج در پیمان نامه حقوق کودک را تحقق بخشند.

در مورد قانون ارتجاعی فوق می توان اضافه کرد که قانونی کردن حق ازدواج سرپرست با فرزند خوانده، درعین حال کودک آزاری و تجاوز به حقوق کودکان زیر ۱۸ سال را قانونیت می بخشد، زیرا که طبق قوانین مدنی ایران، دختران از ۱۳ سالگی و پسران از ۱۵ سالگی اجازه ازدواج داشته و حتی کودکان بالاتر از ۹ سال با اجازه ولی و رای دادگاه وادار به ازدواج می شوند. آمارهائی که در این زمینه منتشر می شوند بیان کننده حقایق هولناکی اند که معضلات بیشمار اجتماعی از اعتیاد گرفته تا فحشا و فرار کودکان از خانه، تبعات آن را تشکیل می دهد. طبق آمارهای دولتی در سال ۱۳۹۱، مجموعا ۳۹ هزار و ۸۳۱ دختر کمتر از ۱۸ سال در کل ایران ازدواج کرده اند. از این میان ۲۹ هزار و ۸۲۷ مورد آن را دختران ۱۰ تا ۱۴ سال تشکیل می دادند. ۱۵۳۷ مورد آن دختران زیر ۱۰ سال بودند که با اذن ولی و "به شرط مصلحت یا تشخیص دادگاه" وادار به ازدواج شدند، به طور کلی فقر اقتصادی خانواده ها نقش مهمی در این روند داشته است، در مورد کودکان بی سرپرست یا بدسرپرست – که خود قربانیان بی دفاع سیاست های اقتصادی ضد مردمی حاکمیت اند – دولت درحالی که طبق قانون اساسی "مکلف است از کودکان بی سرپرست نگهداری کند" اما رژیم فقها چاره را در تصویب قوانین ضد حقوق بشری و ضد انسانی و اولویت دادن به "رعایت شرعی" به جای مصالح و منافع مادی و معنوی کودک می‌بیند که در تضاد کامل با پیمان نامه حقوق کودک است که در مقدمه آن به درستی "خانواده واحد ساختاری جامعه و مکان رشد و پرورش تمام اعضای آن و به ویژه شکل دهنده شخصیت کودکان" تعریف شده است.

رفقا و دوستان گرامی!

کودکان سازندگان فردا هستند و بی شک تلاش برای تحقق و پیشبرد حقوق کودکان، تلاش برای ایجاد جهانی شایسته و بهتر است که زنان نقشی موثر و مهم در کنار سایر نیروهای مترقی در ساختن آن دارند. در ایران مبارزه برای تحقق حقوق کودکان و زنان، مبارزه نابرابری است که فعالان این دو عرصه مانند سایر عرصه ها با تمام محدودیت ها و سرکوب نهادهای مدنی آنان، آن را در شرایطی بسیار دشوار به پیش برده و می برند و به همین دلیل بسیاری از آنان به خاطر همین "جرم" در زندان ها به سر می برند. در این رابطه اعتراض به نقض خشن حقوق کودکان و لغو قانون پیش گفته در میهن ما، نیاز به حمایت نیروهای مترقی جهان و در راس آنان فدراسیون جهانی دمکراتیک زنان و افشای سیاست های ضد انسانی و زن ستیزانه رژیم جمهوری اسلامی دارد تا زندگی کودکان و نوجوانان کشور ما به بهانه های شرعی بیش از این آسیب نبیند.

تشکیلات دمکراتیک زنان ایران نگرانی به حق خود را از نقض خشن حقوق کودکان در ایران اعلام داشته و همراه با همه نیروها و سازمان های مترقی ایران، در کنار مبارزه برای لغو همه قوانین ضد انسانی و زن ستیزانه رژیم ولایت فقیه، که زندگی کودکان بی دفاع را تهدید می کند، خواهان حمایت فعال فدراسیون جهانی دمکراتیک زنان و دیگر سازمانهای مترقی جهانی، از حقوق پایمال شده کودکان ایرانی و رساندن صدای مبارزاتی نیروهای مترقی علیه این سیاستهای بیمارگونه و ارتجاعی حکومت ایران به گوش جهانیان است.

با درودهای گرم
تشکیلات دمکراتیک زنان ایران
۲۳ مهرماه ۱۳۹۲

ترقی خواهان جهان مصوبه ارتجاعی رژیم را محکوم کردند!

خبر تصویب لایحه ارتجاعی و زن ستیزانه رژیم ولایت فقیه، با عکس العمل و محکومیت گسترده بین المللی روبرو گردید. در کشورهای مختلف جهان بیانیه تشکیلات دمکراتیک زنان ایران در رابطه با این لایحه ارتجاعی، که به زبان انگلیسی ترجمه شده بود در میان سازمان های دمکراتیک زنان، اتحادیه های کارگری وسازمان های حقوق بشر پخش گردید.

خانم مارسیا کمپوس، صدر فدراسیون دموکراتیک جهانی زنان، در پاسخ به کارزار زنان ایران، با افزودن امضائ خود به بیانیه تشکیلات دموکراتیک زنان ایران و اعلام حمایت خود از آن، بیانیه را به سازمان های زنان عضو فدراسیون ارسال داشت و آنها خواست تا از کارزار برای لغو این لایحه ارتجاعی و ضد انسانی حمایت کنند.

خانم دکتر ماری ناصیف دبس، رهبر سازمان زنان دموکرات لبنان در پیامی خطاب به تشکیلات دموکراتیک زنان ایران نوشت: "ما در این مبارزه دشوار با شما همراهیم. در لبنان ما نیز این مشکل را داریم زیرا ... ما دارای حقوق مدنی نیستیم" خانم دبس ضمن اشاره به مشکلات فرقه گرایانه در لبنان قوانین ضد انسانی و ارتجاعی جمهوری اسلامی و سرکوب حقوق زنان در ایران را محکوم کرد.

رفیق آنا راجا، دبیرکل اتحادیه زنان دموکرات هند، که میلیون ها عضو دارد، در نامه ای خطاب به تشکیلات دموکراتیک زنان ایران از تبعات تصویب و اجرای این لایحه ابراز نگرانی شدید کرد و ارگان های مسئول رژیم ولایت فقیه را در رابطه با تصویب چنین طرح ارتجاعی ای محکوم کرد. خانم راجا در نامه خود به تشکیلات از جمله یادآور شد که: "واقعاً تکان دهنده است که چنین تبصره ای در قانون گنجاده شده است. این به این معناست که کودک دایماً در خطر حمله و آزار جنسی قرار دارد. این حرکت به راستی محکوم است." رهبر زنان دموکرات هند سپس مطرح می کند که دولت هند نیز قطعنامه ی سازمان ملل علیه ازدواج کودکان را امضا نکرده است و این در حالی است که در هند قانونی در منع ازدواج کودکان وجود دارد... این ها نشان گر این نکته اند که مبارزه برای حقوق زنان همچنان با دشواری رو به رو است."

رفیق آنیتا رایت، رهبر "مجمع ملی زنان انگلستان"، ضمن محکوم کردن مصوبه رژیم تعهد سازمان خود را در رابطه با کارزار افشاگرانه در محافل مترقی انگلستان اعلام کرد.

اتحادیه کارگران و کارمندان بخش عمومی "یونیسون" در انگلستان، با انتشار یک اعلامیه اعتراضی که به تمام ۱۳۰۰۰۰۰ عضو خود فرستاد، اقدام رژیم به تصویب این بیانیه ارتجاعی را محکوم کرد. این اتحادیه خطاب به دولت ایران خواهان لغو تبصره ی قانون که ازدواج پدر خوانده را با دختر بچه با رای دادگاه مجاز میداند است.

خانم جین بوچر صدر کمیته ی بین المللی اتحادیه کارگران یونیسون گفت: "برای ما این تفکر که دختران کوچک ممکن است توسط مردی که به پدری می شناسند به همسری گرفته شوند بسیار تکان دهنده است."

کمیته اجرایی شوراى منطقه ای جنوب غرب یونسون در جلسه ماه اکتبر خود در شهر بریستول، پس از دریافت گزارشی درباره ماهیت ارتجاعی این لایحه، با انتشار بیانیه ای این اقدام قرون وسطایی رژیم حاکم را محکوم کرد.

روزنامه مترقی چپ مورنینگ استار چپ لندن با انتشار مقاله مفصلی در رابطه با این لایحه در شماره روز ۱۵ اکتبر خود نسبت به عواقب آن برای سلامتی و امنیت کودکان بی سرپرست اظهار نگرانی کرد و آن را در تضاد با کوشش برخی محافل سیاسی پرقدرت در ایران برای معرفی دولت جدید به رهبری آقای روحانی به عنوان یک دولت "اعتدال گرا" و "اصلاح طلب" در سطح جهان قلمداد کرد.

کمیته دفاع از حقوق مردم ایران، "کودیر"، در روز ۱۱ اکتبر حمایت خود از کارزار تشکیلات دموکراتیک زنان ایران را اعلام کرد و متعهد شد که تمامی امکانات خود را برای افشاء این لایحه ارتجاعی بسیج کند.

رفیق لیز پین، عضو شورای اجرائیه ملی "کودیر"، با انتشار نامه افشگرانه ای در روزنامه مورنینگ استار در رابطه با لایحه ارتجاعی، نیروهای مترقی انگلستان را فرا خواند که با اعتراض به دولت جمهوری اسلامی ایران خواستار توقف اجرای آن شوند. او خاطر نشان کرد که در حالی این قانون فاجعه بار از سوی شورای نگهبان تایید شد که سازمان ملل روز یازدهم ماه اکتبر را روز دختر نام گذاری کرد تا توجه دنیا را به حقوق دختران و مشکلات مشخصی که پیش روی آن ها هست جلب کند. او نوشت:"قانون جدید به وضوح به داشتن رابطه ی جنسی با فرزند ظاهر قانونی میدهد و دختربچه ها یی را که بسیار ضربه پذیر هستند زیر فشار می گذارد تا آن ها را برای ازدواج اجباری زودرس آماده کنند. این به طومار دراز قوانین تضییقی علیه زنان و دختران است که توسط استبداد مذهبی جمهوری اسلامی به اجرا گذاشته شده است."

GIRLS' RIGHTS

Iran must be made to stop sanctioning child marriage

JANE GREEN says a Bill approved in Iran on the UN Day of the Girl allows men to marry their own adopted daughters. This attack on children must be reversed

مقاله روزنامه مورنینگ استار

ادامه حوادث کار ...

قدم‌هایی، هر چند کوچک، برای جلوگیری از این حوادث برداشته شود، که باید منتظر شد و اثرها و نتیجه‌های آن را مشاهده کرد. افشاگری‌های روزنامه گاردین در رابطه با وضعیت کارگران مهاجر در قطر، در حکم یکی از ثروتمندترین کشورهای جهان، نمونه و مثال دیگری است از اینکه با درخواست از دولت‌ها، این شیوه‌های غیرانسانی متوقف نمی‌شوند. هنگامی که توجه افکارعمومی به این بربریت جلب شود، به دنبال آن فشارها هم از سوی مردم افزایش می‌یابد. در اینجا نقش نیروهای مترقی و مدافع حقوق کارگران و زحمتکشان برجسته می‌شود. خوشبختانه در بین نیروهای سیاسی در داخل و خارج از کشور این گرایش‌ها غالبند، اما با حرکت‌های پراکنده در این راستا، دستیابی به هدف‌های مورد نظر حاصل نمی‌گردد. چنانچه در این ارتباط ما شاهد حرکت‌های هماهنگ و همسو باشیم باید انتظار داشت که دولت‌مردان حاکم در این عرصه به‌عقب‌نشینی‌هایی مجبور گردند، در غیر این صورت ما باز هم باید حوادث تاسف باری را شاهد باشیم که در آن از یک طرف یک نفر قربانی می‌شود و در طرف دیگر چندین نفر دیگر به‌دلیل از دست دادن تامین کننده مالی معیشت‌شان به درهٔ فقر و تنگدستی سقوط می‌کنند. شایسته است نیروهای مترقی در این ارتباط تلاش های رسانه‌ای و آگاهی بخش را هرچه بیشتر افزایش دهند تا از رهگذر آن نسبت به کاهش این حوادث دستاوردهای ملموسی حاصل شود.

قوهٔ قضاییه، لایحهٔ جرمِ سیاسی، و حقوقِ شهروندی

نگرشِ قوهٔ قضاییه به لایحهٔ جرمِ سیاسی با واکنشِ منفی و مخالفت آشکار وکلایِ شجاع و متعهد دادگستری و حقوق‌دانان مترقی کشور روبه‌رو شده است. همچنین موضوع حقوق شهروندی نیز در خلال هفته های اخیر به محل اختلاف میان وکلا و حقوق‌دانان مستقل از یک سو، و مقام‌ها و مسئولان قوه قضاییه و وزارت دادگستری ازسوی دیگر، تبدیل گردید.

درحالی‌که رئیس و معاونان قوه قضاییه، و نیز برخی اعضای کمیسیون حقوقی مجلس، با صراحت اعلام می‌کنند که، لایحهٔ جرمِ سیاسی در ماهیتِ خود مقابله با نیروهای برانداز و گروه‌های مخالف حکومت است و رییس کمیسیون قضایی مجلس نیز در گفت‌وگویی با رسانه ها یادآوری می کند که، طرحِ جرمِ سیاسی به اصلاحِ اساسی‌ای نیاز دارد، روزنامه شرق، ۸ مهرماه، در انتقاد از موضع گیری های مسئولان قضایی کشور، نوشت: "جرایمی نظیر تبلیغات برضد نظام، تشویش اذهان عمومی، تشکیل گروه‌های غیرقانونی یا عضویت درچنین گروه‌هایی، که باهمین عبارت در قوانین آمده است، هرچند دارای ابهام هستند و موارد و مصادیق آنها دقیقاً روشن نیست، جرم سیاسی محسوب می شوند... جرم سیاسی مفهومی است نسبی و هیچ عملی در حقیقت و ماهیتِ خود جرمِ سیاسی محسوب نمی‌شود... در ایران [جمهوری اسلامی] اعضای هیات منصفه برای یک مدت محدود به طورِثابت از طرف مقامات دولتی تعیین می‌شوند و این در تضاد با اصلِ بی‌طرفی هیات منصفه است." ازدیگرسو، رییس سابق اتحادیه سراسری کانون‌های وکلای دادگستری ایران – اسکودا – اعلام داشت: "رعایت حقوق شهروندی لطف به مردم نیست، بلکه وظیفه است. احترام به آزادی‌های مشروع و حقوق شهروندی... درگرو اقدامات صحیح و عادلانه مسئولانِ قضایی، انتظامی و اطلاعاتی کشوراست. بسیاری می‌پندارند اگر مأموری با چماق آنها را نمی‌زند در واقع به آنها لطفی می کند... باید با نقض کنندگان حقوق مردم در هر سطحی و هرمقامی برخورد قانونی شدید و جدی داشت. مقاماتی که مسئول رعایت و اِعمال و اجرای حقوق شهروندی هستند اولاً باید با جزییات قضایا آشنا شوند و ثانیاً بفهمند این قضایا جدی‌است و رعایت آنها نه لطف و احسان به مردم، بلکه انجام وظیفه است."

درخصوص نقضِ حقوق مردم و توهین و تحقیر آنان از سوی دادگاه های انقلاب اسلامی و همچنین گشت های پرشمار نیروی انتظامی و دیگر ضابطان قضایی کشور، خبرگزاری ایسنا، ۸ مهرماه، از قول یک حقوق‌دان گزارش داد: "قوانین جامع و مشخص نیستند و قانونِ احترام به آزادی های مشروع و حفظ حقوق شهروندی از ضمانتِ اجرایی برخوردار نیست. حقوق شهروندی محدود به مجموعهٔ حقوقی که افراد در زمینه دادرسی قضایی دارند، نمی شود. حقوق دیگری مانند رفاه اجتماعی، حقوق اقتصادی و حق برخورداری از شغل، زیرمجموعه های حقوق شهروندی هستند و این قانون هم یعنی حقوق قضایی در بستر دادرسی عادلانه یکی از زیرمجموعه های حقوق شهروندی است و درنتیجه جامع نیست."

قانون ها و لایحه های تنظیم شده از سوی مسئولان رژیم ولایت فقیه در زمینه مسئله های مرتبط با حقوق و آزادی های فردی و اجتماعی، و به طورِکلی دادرسی و محاکم، به‌شدت ناعادلانه‌اند و با دستاوردها و قانون های معتبر و مترقی قضایی جهان در مغایرت قرار دارند. صادق لاریجانی، رییس قوه قضاییه، در پاسخ به انتقادهای وکلای متعهد و مستقل، به‌جای پذیرش کاستی ها و ابهام‌ها، اعلام می کند: "در مورد شبیخون فرهنگی باید بگویم این بحث بسیار بسیار مهم است... تجدد هم اکنون نیز درحال نفوذ به کشور است و غربی‌ها تاثیرگذاری بر زندگی مردم را دارند... کشورهای غربی عامدانه درحال گسترش اندیشه‌های مدرنیته به مشرق زمین هستند." صرف‌نظر از سطح آگاهی رییس قوه قضاییه، باید تصریح کرد که این سخنان به‌معنای آن‌است که هر وکیل و حقوق‌دانی با تفکرهای پوسیده و قرون‌وسطاییِ حاکم بر قوه قضاییه مخالفت کرد یا زبان به انتقاد ازآن‌ها گشود "مهرهٔ غرب و عامل نفوذ و شبیخون فرهنگی است."

درپایان لازم است به این نکته اشاره کرد که، مصطفی پورمحمدی، وزیر دادگستری، که از عاملان و مجریان جنایت فراموش‌نشدنیِ کشتارِ دستجمعی زندانیان سیاسی – فاجعه ملی – در سال ۶۷ است، اخیراً در مقام وزیر دادگستری گفته است که، مردم برای گرفتن حق خود باید وکیل بگیرند. باید ازاین عنصر جنایتکار پرسید زمانی که هزاران انسان شریف و بی‌گناه را در هیئت‌های مرگ به‌اصطلاح محاکمه می‌کردند و او نیز از چهره‌های اصلی این هیئت‌ها بود، آیا زندانیان سیاسی از امکان داشتنِ وکیل برخوردار بودند؟ سخنان عوام فریبانه لاریجانی ها، رییسی ها، و پورمحمدی ها، در راستای تحکیم نظام ضدانسانی و قرون‌وسطاییِ قضایی رژیم ولایت فقیه است. همه نیروهای میهن‌پرست و ترقی‌خواه از مبارزه و تلاش وکلای شجاع و حقوق‌دانان متعهد در برابر قوه قضاییه حمایت کرده و می‌کنند.

خواستِ فرهنگیان، افزایشِ دستمزدها، و آزادیِ تشکل‌های صنفی

با آغاز سال تحصیلی و سپری شدن هفته‌های نخستینِ بازگشایی مدارس و مراکز آموزشی کشور، فرهنگیان با طرح خواست‌های‌شان، بار دیگر برنامه‌های اقتصادی- اجتماعی ضدمردمی رژیم ولایت فقیه را به چالش کشیدند. خبرگزاری مهر، میانه‌های مهرماه، در گزارشی، با اشاره به وضعیت نامطلوب معیشتیِ آموزگاران و دبیران سراسر کشور، نوشت: "جامعه فرهنگیان با ۱ میلیون کادر رسمی و بیش از ۶۰۰ هزار فرهنگی بازنشسته بزرگترین مجموعه کارکنان دولت را تشکیل می‌دهد، اما آنچه که تا امروز در حوزه معیشتی و حقوقی فرهنگیان انجام شده است، در شأن این قشر تاثیرگذار نبوده است... معلمان و فرهنگیان هزینه های مختلفی همچون هزینه مسکن، درمان، اقلام مصرفی، سفر و... دارند که قطعاً این میزان حقوق دریافتی به رغم همه افزایش‌ها، کفاف این همه هزینه را نمی‌دهد."

فرهنگیان کشور، در چندسال اخیر، با افزایش نرخ تورم، قدرت خرید خود را به‌میزان بسیار زیادی از دست داده‌اند. ازاین‌روی، افزایش دستمزدها مطابق نرخ واقعی تورم از خواست های اساسی آموزگاران و دبیران به‌شمار می‌آید. اکنون میزان دستمزد معلمان کفاف زندگی خانواده چهارنفره را نمی دهد. روزنامه آرمان روابط عمومی، ۸ مهرماه، گزارش داد: "افزایش حقوق معلمان نسبت به حقوقی که اساتید دانشگاه و سایر مراکز آموزشی دریافت می کنند کم و ناعادلانه بوده است، زیرا درحال حاضر دریافتی معلمان کمتر از نصف حقوق اساتید دانشگاه‌هاست... حقوق معلمان در شرایطی بیش از ۱ میلیون و ۳۰۰ هزارتومان نمی‌شود که وضعیت کاری و تلاش آنها در کلاس های درس به‌ویژه درمقطع ابتدایی بسیار دشوار بوده [است]."

درعین‌حال باید خاطرنشان ساخت که، بخشی از فرهنگیان کشور دارای قرارداد دایم نیستند، و

ادامه تأملی بر رویدادهای ایران ...

گروه چشمگیری از آموزگاران نیز حق‌التدریسی محسوب می‌شوند و لاجرم از برخی مزایای شناخته‌شده و قانونی بی‌بهره‌اند. میزان و سطح دستمزد این گروه از فرهنگیان پایین‌تر از ۱ میلیون تومان برآورد می شود. حضور نهادهایی چون امور تربیتی، و دخالت طلبه‌ها و روحانیون در امر آموزش، نه تنها سبب کاهش و تنزل سطح علمی و آموزشی مدارس گردیده است، بلکه امنیت شغلی آموزگاران و دبیران را نیز نابود و پایمال ساخته است. بنابراین، برای دفاع از امنیتِ شغلی، فرهنگیان کشور خواستار حق برپایی تشکل های مستقل خود و آزادیِ فعالیت این تشکل ها بدون مداخله و تهدید ارگان‌های امنیتی‌اند.

مدت هاست که فعالیت صنفی- سندیکایی فرهنگیان با مانع هایی جدی و ازجمله پیگرد و سرکوب نهادهای امنیتی خصوصاً شعبه اطلاعات سپاه و وزارت اطلاعات روبه‌رو است، و دستگیری، اخراج از کار، و زندانی کردنِ معلمان فعال در امور سندیکایی و صنفی، شیوه‌یی رایج شده است.

حق برپاییِ تشکل صنفی- سندیکا- برای معلمان از حقوق بدیهی و قانونی آنان است. فقط با برپایی و احیای تشکل های صنفی و آزادیِ فعالیت آن‌ها، فرهنگیان می‌توانند به دفاع از منافع خود و جلوگیری از پایمال شدن امنیت شغلی‌شان برخیزند.

واپس‌گرایی و سودجویی، عاملِ تخریبِ محیط زیست

همزمان با انتخاب رییس سازمان محیط زیست کشور- که درمقام معاون رییس جمهوری انجام وظیفه می کند- مصوبهٔ هیئت وزیران دربارهٔ نحوهٔ مدیریت زیست بوم‌های سراسر کشور، تصویب و ابلاغ شد. درهمین حال، رسانه های همگانی گزارش های تکان دهنده ای از میزان و وسعت تخریبِ محیط زیست و نابودی گونه های جانوری و گیاهی انتشار دادند. خبرگزاری ایسنا، ۸ مهرماه، ازقول یک کارشناسِ ارشد حیات وحش و زیست محیط ایران، اعلام کرد: "طی دو سه سال اخیر جمعیت حیات وحش در مناطق آزاد به‌کلی ازبین رفته و حتی در برخی مناطق حفاظت شده نیز تنها ۵ تا ۱۰ درصد از جمعیت حیات وحش باقی مانده است. اکنون از گله های ۱۰ هزار رأس کل، بز، قوچ، میش، و آهوی وحشی در استان‌های فارس، بوشهر، و آذربایجان شرقی و غربی، چیزی باقی نمانده است."

این گزارش دامنهٔ فاجعه تخریبِ محیط زیست کشور توسط رژیم ولایت‌فقیه را به‌خوبی نشان می‌دهد. علاوه براین، از نابودیِ بخش هایی از پارک های ملی و حفاظت شده خبرهای متعددی منتشر گردیده است. پایگاه خبری فضای سبز و محیط زیست ایران (سبزپرس)، در اوایل مهرماه، در گزارشی نوشت: "صد در صدِ پوشش گیاهی پارک ملی خبر به آفت... آلوده شده است. صد در صد گونه‌های (منحصر بفرد) کیکم و بادام کوهی در پارک ملی خبر آلوده شده‌اند. متاسفانه تاکنون اقدام خاصی در زمینه کنترل این آفت ازسوی مسئولان صورت نگرفته[است]." سبزپرس، ۳۱ شهریورماه، نیز در گزارش دیگری اعلام کرده بود: "احداث جاده در ذخیره‌گاه زیست‌کره گنو در استان هرمزگان آغاز شد و باعث تخریب بخشی از این منطقه شد... منطقه حفاظت شده گنو که یک زیست‌کره منحصر به‌فرد در منطقه خاورمیانه و حوزه دریای خزر محسوب می گردد، بهترین زیستگاهِ قوچ و میش لارستانی است و به‌دلیل وجود چشمه‌های با آب زلال شهرت دارد. گله‌های قوچ و میش لارستانی کوچک‌ترین گونه قوچ و میش در جهان هستند."

همچنین کانال خورموج در استان خوزستان، که از خلیج فارس منشعب می شود و به‌دلیل ویژگی های خاص خود در منطقه از موقعیت ممتازی برخوردار است و در حفظ اکوسیستم نقش بسیار حیاتی ایفا می کند، با تخلیه مواد شیمیایی رو به نابودی می‌رود. دراین زمینه سبزپرس، ۳ مهرماه، گزارش داد: "خورموسی با اکوسیستمی منحصربه‌فرد در ساحل شمالی خلیج‌فارس و جنوب خوزستان واقع‌شده و زیستگاه بسیاری از پرندگان نادر و مکان تخم‌ریزی بسیاری از ماهیان خلیج‌فارس است... با تخلیه نوعی مواد شیمیایی خطرناک ازنوع استایرن... (آلوده‌شده است) که موجب تلف شدن ۱۵ تا ۲۰ هزار ماهی شد."

در این میان، وضعیتِ اسفناک دریاچه های کشور، به‌ویژه دریاچه ارومیه، بر دامنهٔ فاجعهٔ تخریب محیط زیست می‌افزاید. با خشک‌شدن دریاچه ارومیه علاوه برآنکه آب و هوای بخش بزرگی از میهن ما تغییر منفی کرده است، و در آینده شورزارهای پهناوری در شمال غربی و غرب کشور را شاهد خواهیم بود، کوچ و جابه‌جاییِ لااقل ۳ میلیون نفر سکنه را نیز سبب می‌گردد. نماینده ارومیه در مجلس، در اواخر شهریورماه، با اشاره به بی‌برنامگی حکومت در خصوص نجات دریاچه ارومیه، گفته بود: "متاسفانه تخصیص اعتبارات به دریاچه ارومیه وضعیت نامناسبی داشته و تاکنون هیچ پولی برای احیای آن اختصاص پیدا نکرده است." وضعیتِ محیط زیست ایران، در سایه سیاست های واپس‌گرایانهٔ رژیم ولایت‌فقیه، هر روز بدتر از روز پیش می‌شود، و ما به‌لحاظِ محیط زیست با فاجعه یی واقعی روبه‌رو خواهیم بود، فاجعه یی که نه‌تنها محیط زیست، بلکه نسل های امروز و فردای کشور را نیز تهدید می کند. بی جهت نیست که شورای مرکزی کانون عالی گسترش فضای سبز و حفظ محیط زیست ایران، در بیانیه‌یی با عنوان: "هشدار به تساهل و تسامح در برابر عوامل تهدید کننده محیط زیست کشور"، ازجمله خاطرنشان می سازد: "تداوم تخریب تالاب های استراتژیکی کشور نظیر دریاچه ارومیه، هامون، گاوخونی، و ده‌ها تالاب ارزشمند دیگر دراثر تبلور توسعه ناپایدار و سدسازی‌های بی‌مطالعه و فاقد طرح‌های ارزیابی اثرات زیست محیطی... سرانجامی جز نابودی و زوال عاجل این منابع ارزشمند ملی نخواهد داشت."

حمایت از فعالان و مدافعان محیط زیست، و افشاگری پیرامون سیاست‌های رژیم درخصوص محیط زیست کشور، وظیفه همه نیروهای ملی و ترقی‌خواه است!

برگزاریِ مراسم جشن، به‌مناسبتِ سالگرد پایه‌گذاریِ حزب توده ایران، در شهر گوتنبرگ– سوئد

روز ۱۱ اکتبر، بزرگداشت هفتادو دومین سال تاسیس حزب توده ایران در شهر گوتنبرگ سوئد برگزار شد. سالن جشن با شعارها و عکس های رفقای جانباخته تزیین شده بود. برنامه‌های جشن پس از یک دقیقه سکوت به احترام جانباختگان حزب و جنبش آزادی‌خواهی کشورمان، با سرود حزب آغاز شد و با شعر "امید"، سرودهٔ رفیق احسان طبری، ادامه یافت.

پس از خواندن فرازهایی از اعلامیه کمیته مرکزی حزب، رفقای حزب کمونیست عراق پیام خود را به‌مناسبت این روز خواندند، و بر پیوندِ عمیقِ دو حزب و شباهت‌های تاریخی روش‌های مبارزه‌شان در رویارویی با حاکمان ایران و عراق، تأکید کردند. مراسم جشن با شعر خوانی ادامه یافت، و سپس در بخشی دیگر از این مراسم فیلمی از تاریخچهٔ مبارزات مردم ایران از انقلاب مشروطیت تا جنبش مردمی بر ضدِ کودتای انتخاباتی سال ۸۸ به نمایش در آمد که با استقبال شرکت‌کنندگان در مراسم روبه‌رو شد.

پس از آن دربارهٔ نقشِ فرهنگ‌سازِ حزب در تاریخ معاصر کشور، گفتاری ارائه گردید. برنامه بزرگداشت حزبمان با سرود انترناسیونال به‌پایان رسید. در آخرین قسمت مراسم، رقص‌های محلی ازجمله آذربایجانی، کردی، و لری اجرا شد.

ادامه مبارزه با دیکتاتوری ...

خواست‌های جامعه بسیار پایین باشد. تحول‌های چند هفته اخیر در این رابطه نشان می‌دهند که چگونه کانون‌های اصلی قدرت در هرمِ رژیم ولایی، چارچوبِ معینی را برای دولت روحانی بنا کرده اند، و هم‌زمان اصلاح‌طلبان را به سوی کوچه‌یی بن بست سوق می دهند. برای مثال، واکنش صریح سپاه، "رهبر"، و روزنامه‌های کیهان و رسالت نسبت به تماس تلفنی بین روحانی و اوباما نشان داد که حتی در عرصهٔ حلِ بحران روابط بین‌المللی- که تنها دلیل مقبولیت شخص روحانی در نزد "رهبر" است، نیز این قبیل ابتکارهای ضروری اما خارج از برنامه تعیین‌شده غیرقابل قبول‌اند. همین‌طور باید توجه داشت که، حملهٔ خونین اخیر به اعضای مجاهدین خلق در کمپ اشرف (۱۰ شهریورماه ۹۲) و دفاع و تمجید سریع و صریح سپاه از قتل عام بیش از ۵۰ نفر افراد غیرمسلح آن هم بلافاصله بعد از بر سر کار آمدنِ دولت "اعتدال" روحانی، امری تصادفی نبوده، بلکه پیام صریحی به نیروهای مخالف در رابطه با چارچوبِ تحول‌های سیاسی کشور و خط قرمزها است. این پیامی روشن با این مضمون بود که: سپاه پاسداران، این کانون قدرتِ نظامی- امنیتی رژیم هنوز بسیار نیرومند و قهرآمیز عمل می‌کند. همین‌طور به‌کارگیری حساب‌شده و معنی دارِ مصطفی پورمحمدی، عنصر امنیتی‌ای شناخته‌شده با دست های آلوده در سرکوب و قتل نیروهای دگراندیش، نشان داد که کانون‌های اصلی قدرت و ماهیت عملکردشان تغییر ناپذیراند و با وجودِ "نرمش"، به‌هیچ‌وجه از سهم سیاسی و اقتصادی خود نخواهند گذشت. اینکه آیا شخص حسن روحانی در این تصمیم‌ها دخیل بوده است یا اینکه این موردها به او تحمیل شده‌اند، فاکتور مهم و تعیین کننده‌ای نیست، چرا که در رژیم دیکتاتوری مسئله اصل ولایت فقیه تعیین‌کننده قدرت است. اینکه آیا کانون‌های اصلی قدرت از ترس قیام مردم جان به لب رسیده به دولت روحانی اجازه عمل وسیع خواهند داد و یا اینکه روحانی و رفسنجانی در مقطعی برای منافع و خواست‌های مردم در برابر سپاه و "رهبر" قاطعانه ایستادگی می‌کنند، هردویِ این سناریوها بعید به‌نظر می‌رسند — به‌هر حال آینده به‌زودی آن را مشخص خواهد کرد. البته صورت مسئله از سوی برخی نیروها به شکل دیگری نیز مطرح شده است: آن‌ها مدعی‌اند که این دو کانون قدرت سیاسی- امنیتی، یعنی دستگاه ولی فقیه و سپاه، تغییر ماهوی کرده‌اند و یا لااقل "رهبری"، تندروها را مهار کرده است. این هم پذیرفتنی نیست، زیرا قدرت مطلق "نمایندهٔ خدا" برآمده از روابط به‌هم تافته با سپاه و همان تندروها است، و اصولاً "رهبری" در سال‌های اخیر در رأس حرکت های سرکوب‌گرایانه و سیاست‌های خارجی ویرانگر و ماجراجویانه رژیم در رویارویی با "استکبارِ جهانی" قرار داشته است.

واضح است که در پیرایش‌های اخیر درون روبنای سیاسی کشورمان، اکبر رفسنجانی و جناح‌های سرمایه‌داری بوروکراتیک و سنتیِ نزدیک به او، یکی از برنده‌ها بوده‌اند و مقبولیت آن‌ها نزد کانون‌های قدرت برای به‌وجود آوردنِ تعادل در نظام و تداومِ آن، مسئله تعجب آوری نیست. رژیم در یک سال گذشته با مجموعهٔ به‌هم پیوسته یی از بحران‌های بسیار خطرناک داخلی و خارجی روبه‌رو شد، و بنابراین، دست زدن به تغییرهای مشخص امری حیاتی و گریزناپذیری برای آن بوده است. باید توجه داشت که دیالکتیکِ رابطه جناح‌های اصلی در رژیم ولایی به آن درجه از پختگی رسیده است که این جناح‌ها با وجود رودررویی‌ها و رقابت‌های سنگین با یکدیگر، هم‌زمان برای بقای کلِ نظام با هم متحد شوند. آنچه که این جناح‌ها را با هم و همزمان در پیوند و تقابل قرار می‌دهد از یک سو به درهم‌تافتگی پیچیدهٔ منافع مادی عظیم طبقاتی آن‌ها در چارچوب زیربنای اقتصادی‌ای ضد رشد و توسعه و فاسد است، و از سوی دیگر، وحدت‌شان در روبنای سیاسی است در پیرامون محور غیردموکراتیک و واپس‌گرایِ ولایت فقیه. بنابراین، مادامی که ساختار نظام بدین صورت باقی بماند، انتظارِ تغییر خصلتِ آن و رو کردن آن به سمت منافع اکثریت مردم- یعنی طبقه‌ها و قشرهای کار و زحمت و تولید- انتظاری غیر منطقی است. پیرایش روبنای سیاسی در رژیم حاکم را نباید با تغییرِ ماهیتِ آن اشتباه گرفت، خصلت این رژیم هنوز استبدادی و رودرروی منافع مردم است. تجربه عملی نیز مؤید این نظر است. برای مثال، شکل و ترکیبِ روبنای سیاسی نظام ولایی در طول ۸ سال دوره اصلاحات خاتمی، با شکل و ترکیبِ آن در ۸ سال دورهٔ احمدی نژاد تفاوت داشت، ولی در همهٔ

مقطع‌های کلیدی این دو هشت سال، ماهیت ضد دموکراتیک و ضد عدالت اجتماعی نظام ولایی عامل مسدود کننده پیشرفت و ترقی بوده است.

از این‌روی، نیروها و شخصیت‌های سیاسیِ اکنون هوادارِ "دولتِ اعتدال"- که تا پیش از خرداد ۱۳۹۲ شرایط کشور را خفقان همراه با سرکوبگری نظامی- امنیتی ارزیابی می‌کردند و دستگاهِ ولایت و سپاه را عامل بازدارندهٔ "تغییر" می‌دانستند- حالا با یک پارادوکس و سؤال‌های بسیار اساسی‌ای روبه‌رویند. اگر آن‌ها قبول کرده اند که دستگاه دیکتاتوری تغییر ماهیت داده است و یا شکست‌خورده و ضعیف است، و یا اگر به تغییر آن‌ها سد در برابر پیشرفت سست و یا شکسته شده است، پس چرا کفِ خواست‌های دموکراتیک خود را تا حد صفر پایین آورده‌اند و آشکارا از مردم دعوت می‌کنند تا از دولت جدید خواستی نداشته باشند؟ این نسخهٔ بیماری‌افزا جز تعطیل کامل مبارزه در برابر نظام دیکتاتوری حاکم، پذیرشِ اوضاعِ به‌غایت ناعادلانهٔ اجتماعی، و سکوت در برابر ادامه تعدیل‌های اقتصادی خانمان برانداز چیز دیگری نمی‌تواند باشد. آیا کشورمان تا آن درجه در خطر بوده است که برای نجات آن می‌باید از رژیم و رهبر دیکتاتوری‌ای که میهن‌مان را به این وضع انداخته‌اند دوباره حمایت کرد و الگوی ویرانگر نو لیبرالیسم را به بهانه عادی سازی شرایط در تعامل با بازارهای جهانی موجه دانست؟ باید گفت که این درک و دریافت از وضعیت کنونی بر برخی از نیروها و فعالان سیاسی موثر واقع شده است، و آن‌ها را واداشته است تا این استدلالِ بی پایه را بپذیرند: هزینهٔ لازم برای "نجات کشور" تسلیم شدن در برابرِ ولی فقیه (دیکتاتورِ مُصلِح)، و خارج کردنِ هم مردم و هم خواست‌های‌شان از همهٔ معادله‌ها! در اینجا باید از خود این سؤال را پرسید: نجاتِ کشور از کدام خطر و روانه کردنِ آن به کدام سو؟ یکی از بانیان اصلی و پدر فکری این نسخه، اکبر رفسنجانی بوده است، و اشاعه دهندگان پرکار و پرسروصدایِ این کارزار را هم می‌توان در بین نحله‌های لیبرالِ دست‌راستی‌ای از قماش زیبا کلام‌ها و محمد قوچانی‌ها یافت که از مدت‌ها پیش به‌برکت امکان‌های وسیع مالی توانسته‌اند برای این نسخه جوِ گسترده‌ای به‌وجود آورند. شاه‌بیت این غزل را می‌توان بدین صورت جمع بندی کرد: نخست- شرایط به صورت پایه‌ای تغییر کرده است و اصولاً مبارزه برای گذر از دیکتاتوری لزومی ندارد؛ دوم- نباید از دولت روحانی تقاضایی کرد که موجب رم کردنِ "طرفِ مقابل" (رهبر و اصول‌گراها) بشود، زیرا وظیفهٔ اصلی این دولت "اعتدال گرایی" و "تدبیر" نجات ایران از شر احمدی نژادها و تحریم‌ها است؛ سوم- در راستایِ "نجاتِ کشور"، دستور کار اصلی دولت روحانی باید بر راهِ برون رفت از بحرانِ اقتصادی متمرکز باشد؛ چهارم- نجاتِ کشور[این دیکته می‌شود] فقط با تعمیق و گسترشِ بیشتر تعدیل‌های اقتصادی با گرایش به سوی "بازارِ آزاد" تجدیدِ روابط با کشورهای غربی امکان‌پذیر است. شأنِ نزولِ این آیه های نازل‌شده از سوی نیروهای راست‌گرا و توجیهِ آن‌ها، این گونه مستدل می‌شوند: "اعتدال گرایی" و ناراحت نکردنِ "طرفِ مقابل" و بهبودِ نسبیِ وضع معیشتی، خواستِ اکثریت مردم است و مردم آن را در "انتخابات دموکراتیک" با انتخاب حسن روحانی بیان کرده‌اند!

متأسفانه این نوع توجیه‌ها و استدلال‌های مرتبط با آن‌ها به زبان روشنفکرانه، و استفاده از احمدی نژاد در مقام کیسهٔ بوکس، توانسته‌اند بر بخش هایی از اصلاح طلبان، برخی از نیروهای ملی- مذهبی و چپ تأثیرهای بسیار منفی ای بگذارند. درجه دگردیسی برخی نیروها و شخصیت‌های سیاسی بر اثرِ این نظرهای عامه‌پسند و راست‌گرا به‌راستی اعجاب انگیز است و به آن حد می رسد که حتی انتقاد به غیردموکراتیک بودنِ انتخابات خرداد ۱۳۹۲ را "چپ گرایی" و لمس نکردنِ شرایط میهن قلمداد می‌شود! اوج این فاجعهٔ نظری را زمانی به درستی می‌توان درک کرد که اکبر رفسنجانی- کسی که نامزدی‌اش در انتخابات خرداد ۱۳۹۲ به‌طورصریح از سوی شورای نگهبان رد شد- آن انتخابات را "دموکراتیک‌ترین" انتخابات جهان نامید، و در عمل آب تطهیر نیز بر کودتای انتخاباتی ۱۳۸۸ ریخت، و این هواداران نوپایِ دولت منتخب و "اعتدال گرا" با سکوت از کنار آن گذشتند. برخی جریان‌ها و فعالان سیاسی‌ای که تا پیش از خرداد ماه، از گفتمان دوآتشه خواست‌های تک بُعدی‌ای مانند: "انتخاباتِ آزاد"، "جمهوری خواهی"، "مردم سالاری" و اجرایِ قانون اساسی سرمویی کوتاه نمی‌آمدند، و خامنه ای- احمدی نژاد را می‌کوبیدند، حالا به‌هر شکلی که بتوانند به کاروانِ "اعتدال‌گرایی" می‌پیوندند و تدبیرِ "رهبری" را حرکتی مهم می‌پندارند.

ادامه در صفحه ۷

ادامه مبارزه با دیکتاتوری ...

بنابراین، می‌توان گفت که، در زمینهٔ آزادی و دموکراسی زیرپایهٔ نظریِ دولت "اعتدال‌گرا" و هواداران آن توخالی است.

باید توجه داشت که پشتوانهٔ تبلیغیِ این خط "اعتدال گرا"یِ دست‌راستی در عرصهٔ سیاست خارجی، نظریه‌هایی‌اند که سال‌هاست از سوی کسانی چون زیبا کلام و قوچانی ترویج می‌شوند، و مدعی اند که، چیزی با نام امپریالیسم وجود ندارد، و سیاست خارجی جمهوری اسلامی در سال‌های پس از انقلاب برضدِغرب، زیرِ تأثیر ارثیه چپ‌ها و به‌ویژه حزب توده ایران، دچار انحراف بوده است. امتدادِ این نظریه در عرصهٔ اقتصادی و در سببِ ناهنجاری‌هایش، نیز مدعی است که، باز هم حزب توده ایران مقصر است، و حتی بنا به ادعای شاخ دارِ موسی غنی نژاد، ناهنجاری‌های بنیانی اقتصاد ایران به‌دلیل اجرایِ "راه رشدِ غیرسرمایه‌داری" است که حزب ما سه دهه پیش در اوایل انقلاب آن را در حکم راه رشد اقتصادی مطرح کرد! تبلور نهایی این خط نظری راست‌گرایِ حامی دولت "اعتدال‌گرا"- که صورت مسئله و راه حل آن را آخوندمآبانه و به‌شکلی غیرواقعی پیش‌می کشد- این است که، می‌بایست با سیاست درهای باز در برابر سرمایه‌داری جهانی تسلیم شد و در این راه هرچه سریع‌تر و وسیع‌تر به سوی تعدیلِ اقتصادی بر محورِ بازار آزاد، اقتصاد را بازسازی کرد! توجه‌برانگیز آنکه، در چند سال اخیر که فضای آزادی بیان در ایران بسیار محدود بوده است، صاحب‌نظرانی مانند زیبا کلام، قوچانی، لیلاز، غنی نژاد، وجز اینان، برای جا انداختنِ این گونه نظریه‌های راست‌گرایانه از راهِ انتشار مقاله، مصاحبه، و سخنرانی در سطح جامعه آزاد بوده اند، و حتی سایت‌های نزدیک به نهادهای امنیتی و سپاه- مانند خبرگزاری فارس و مهر- از مشتری‌های پروپاقرص و نشر کنندگان این نظریه ها بوده‌اند. تأثیر این خط فکری راست‌گرا بر بخش‌هایی از نیروها و شخصیت‌های محافظه‌کار موسوم به "اصول‌گرا" که به‌لحاظِ طبقاتی طبیعتاً مستعد جذبِ نظریه‌های نولیبرالیسم اقتصادی‌اند نیز عامل مهمی در تغییرهای روبنایی سیاسی اخیر رژیم ولایی به حساب می‌آیند.

گفتمان راست نولیبرالی بر پایهٔ هجوم به تاریخ چپ و تحریفِ آن، و ازجمله به تاریخ حزب ما و انکارِ موجودیتش، و القای اینکه دیگر اصولاً چیزی با نام مارکسیسم، و حتی ایدهٔ عدالت اجتماعی، موضوعیت ندارد، و به‌شکل‌های مختلف، و به‌وسیله بخش هایی از فعالان چپ سابق در خارج کشور، این گرایش‌ها بازتعریف شده‌اند، و به‌طورِوسیع رواج داده شده‌اند. خاطره نویسی، توبه از مارکسیست بودن، و برپا کردنِ بحث‌های دوره‌ای‌ای مانند "چپ چیست"، "سوسیالیسم چیست"، و "بازتعریفِ مارکسیسم از طریق ردِ مبارزهٔ طبقاتی"، در بین برخی از سازمان‌ها و فعالان چپ نیز از زمره اثرهای جنبیِ فشارِ قویِ تبلیغاتِ سازمان‌یافتهٔ آموزهٔ نولیبرالیسم در ایران است. ردپای پررنگِ نفوذ بحث‌های کسانی مانند زیبا کلام‌ها و قوچانی ها مبنی بر لزومِ تسلیم به "دیکتاتوریِ بازار" را در بین جریان های مشکوک چپ‌نما نیز می‌توان یافت. این جریان ها، طوطی وار و به‌گونه‌ای مبتذل، با درهم آمیختنِ سیاست‌های حزب ما در بحبوحهٔ سال‌های نخستِ انقلاب با نظریه‌های کنونیِ راست‌گرایانهٔ اقتصادی، و تمکین به دیکتاتورِمُصلح، در عمل همان نسخهٔ تسلیم در برابر نولیبرالیسم و دیکتاتوری حاکم را زیر پوشش دفاع یکپارچه و همه جانبه از رفسنجانی و دولت "اعتدال" بیان می‌دارند. جالب توجه است که، طیف نیروها و جریان‌هایی که به‌طورِمستقیم و یا غیرمستقیم زیرِ تأثیر خط نظریِ راست‌گرایِ رفسنجانی قرار گرفته‌اند، مدعی اند که خود آنان به این نظری‌های بکر و ناب رسیده‌اند، و سرآخر، با ادبیاتی لیبرالی، دینی، یا چپی آن را بازتولید می‌کنند. برخی از این جریان ها وظیفه اصلی کنونی خود را دفاع یکپارچه از همه سیاست‌های دولت روحانی تعریف می‌کنند، و نقشِ کارگذار رژیم را برای خود در نظر گرفته‌اند. آن‌ها هرگونه مطالبه‌گرایی توده‌ها را مخرب می‌دانند.

به‌هرحال، در شرایط مشخص کنونی، مسئله مهم تأثیر مخرب این نظریه‌های راست‌گرایِ نولیبرالی بر طیف وسیع اصلاح‌طلبان است، زیرا اصلاح‌طلبی مهم‌ترین نحلهٔ نظری، و اصلاح‌طلبان نیرویی‌اند که در سطح جامعه در حکم یک آلترنتیو شناخته شده اند، و در برابر استبدادِ حاکم مطرح بوده‌اند. واقعیت این است که، عقب‌نشینیِ فاحش بخش‌هایی از اصلاح‌طلبان، نه‌تنها از سنگر مبارزه با استبداد، بلکه بدتر از آن، به‌لحاظِ نظری تا مرز محو زمینه‌های نظری و بنیادیِ مؤلفه های "اصلاحات" بوده است. این فرایند مخرب می‌تواند کلِ مقولهٔ "اصلاحات" را در ذهنیت جامعه از محتوا تهی سازد و جنبه‌های ترقی‌خواهانهٔ اصلاح طلبی را محو کند. در اینجا باید پرسید: کو و کجا رفت آن خواست‌هایی که در ۱۳۷۶ مطرح شدند و "جامعهٔ مدنی" و "آزادی‌های اجتماعی" را در صدر گفتمان خود قرار داده بودند؟ آیا غیر از این است که بنا به ارادهٔ "رهبری" و برای نجات رژیم ولایی قرار شده است مبانی اصلی "اصلاحات" از ذهنیت جامعه حذف شوند و به جای آن "اعتدال" و قناعت به وضع موجود ترویج داده شود؟ ریزش و آشفتگی نظری در بخش‌هایی از طیف اصلاح‌طلب را در مصاحبه اخیر روزنامه اعتماد با هادی خانیکی (مشاور رئیس جمهوری در دوره ریاست محمد خاتمی) می‌توان دید، که معتقد است: *"مبانی اصلاحات تفاوت چندانی با گذشته نکرده است"*، اما در خلال مصاحبه، وقتی می‌گوید که، اصلاح طلبان حتی بدون در دست داشتن قدرت می‌توانند اصلاحات را جلو ببرند، تناقض‌های بسیار آشکاری را در زمینهٔ اصلاح‌طلبی می‌توان در آن دید: "*یک ویژگی مهم اصلاحات این است که تنها روند پاسخگویی به نیازهای زمانه را در تسلط بر قدرت سیاسی نمی‌بیند و بیش و پیش از آن به تقویت جامعه مدنی می‌اندیشد... آقای خاتمی و اصلاح طلبان نیامدند که پیروز انتخابات باشند بلکه آمدند تا از موقعیت انتخابات استفاده کنند تا جامعه مدنی تقویت شود اگر چه نتیجه انتخابات این بود که آن‌ها به قدرت رسیدند.*" البته پیش‌تر، خانیکی توضیح می‌دهد که، داشتنِ قدرت سیاسی برای اصلاحات ضروری است. با توجه به اینکه در ۱۶ سال گذشته [از ۱۳۷۶ تا ۱۳۹۲] که نیمی از این مدت را اصلاح طلبان در حکومت بودند و نیم دیگر را خارج از حکومت، شایسته بود پرسیده شود: آقای خانیکی آیا می تواند نهاد مدنی‌ای مشخص، چشمگیر، و پایداری را به‌طور مثال نام ببرد؟ متأسفانه درجه اغتشاش و ریزش نظری لایه‌هایی از اصلاح‌طلبان را در این جمله‌های گنگ می‌توان دید: "*نهایتاً اینکه من رابطه بین اصلاحات و اعتدال را این‌گونه تعریف می‌کنم: اعتدال یعنی اصلاحات بوروکراتیک. اعتدال اصلاحاتی است که تمرکزش را بر وظایف درون دولت گذاشته است.*" آیا واقعاً هادی خانیکی نمی‌داند که در عمل زندگی "اعتدال" و "اصلاح" دو چیز متفاوت‌اند و بدین شکل نمی‌توان آن‌ها را دلبخواه جابه‌جا کرد؟ این دسته از اصلاح طلبان بهتر است توجه داشته باشند که بازی‌ای چنین با کلمات و حذفِ یک‌پارچهٔ نقشِ مردم از روند اصلاحات، عبث و خطرناک است، و بی‌اثریِ این موضع‌گیری‌ها بر دیکتاتوری و به‌وجود نیاوردنِ تغییری در وضعیتِ مردم به‌زودی آشکار خواهد شد.

"اصلاحاتِ" عمیق، پایدار، و مداوم، فرایندی لازم در روند مرحله‌ایِ تغییرها به سوی به‌وجود آمدنِ کیفیتی نو، یعنی: گذر از دیکتاتوری به دموکراسی در کشور ما است. از این روی، همواره از روند رفورم‌ها با هدفِ هموار شدن بسیج نیروهای اجتماعی و تغییرهای بنیادی از پایین به بالا، باید حمایت کرد. در شرایط مشخص کنونی، مطرح کردن اصلاحات جسورانه و مؤثر با هدفِ طردِ نقش مطلق ولی فقیه از راهِ اصلاحِ قانون اساسی به‌وسیله بسیج افکار عمومی، و تکیه کردن بر پشتیبانی مردم، باید در دستور کار اصلاح‌طلبی باشد. در غیر این صورت، هر حرکتِ اصلاحی‌ای بدونِ خصیصه‌هایی که در بالا از آن نام برده شد، خنثی خواهد شد، و بدتر از آن، هیچ‌گاه تغییرِ معنی‌داری که ریشه در عمل و نقش توده‌ها و نیروهای اجتماعی داشته باشد، صورت نخواهد گرفت، و به جدا شدن توده‌های زحمتکش از رهبری اصلاح‌طلبان منجر خواهد شد. با ادامهٔ بیانِ این نقطه نظرها و موضع‌گیری‌ها، این خطر وجود دارد که اصلاح طلبان به‌طورِعملی از شعارهای ضروری خلع سلاح شوند، و جنبشِ اصلاح طلبی به‌عقب‌نشینی‌ای تعیین‌کننده در این برهه تسلیم گردد. تجربهٔ ۱۶سال گذشته به‌وضوح نشان می‌دهد که، تنها آن اصلاحاتی که ریشه‌شان از متن جامعه آب می‌خورد، و با خواست‌ها و فعالیتِ آزادِ نیروهای اجتماعی پیوندِ ارگانیگ دارند می‌توانند از گزند دست‌اندازی نیروهای محافظه‌کار و ارتجاعی در امان بمانند. و تنها خطِ دفاعی در اینجا، مردم‌اند. اصلاحاتِ مؤثر و با ثبات نمی‌تواند با مشورت، اجازه، و لطفِ دیکتاتور و قطره قطره از بالا به گلوی مردم چکانده شود. تجربهٔ اصلاحات سطحی، نیم‌بند، و از بالا به پایینِ دورهٔ حاکمیتِ سلطنت پهلوی مؤید این نظر است. همین‌طور دورهٔ ۸سالهٔ "اصلاح‌طلبیِ حکومتی" نشان داد که اصلاح‌طلبانِ حکومتی نتوانستند رفورم‌ها را ریشه دار کنند، و بنابراین، دستاوردهایی هم داشتند به‌سهولت از بین رفتند. در این دورهٔ ۸ ساله، نظریهٔ غالب بین رهبرانِ اصلاح‌طلب و نظریه‌پردازان اصلاح‌طلبی بر چانه زدن در بالا، پشتِ درهای بسته، و دوری جستنِ عامدانه از نیروهای اجتماعی بنا شده بود. اجتناب از تکیه کردن بر نیروی مردم و روی کردن به برنامهٔ اقتصادیِ نولیبرالیستی در خلاف جهت منافع زحمتکشان، نمی‌توانست اصلاح طلبانِ حکومتی را از حمایت مردم برخوردار سازد. اصلاح‌طلبانِ حکومتی، درعمل،

ادامه در صفحه ۸

ادامه مبارزه با دیکتاتوری ...

صحنهٔ مبارزه با "طرف مقابلِ" خود را، و همچنین دستاوردهای اصلاح طلبی را، در برابر هجوم نیروهای ضد مردمی، بدونِ دفاع گذاشتند. توجه‌برانگیز آنکه، هادی خانیکی، در مصاحبهٔ پیش‌گفته، اتفاقاً به این اشتباه اشاره می‌کند، و می‌گوید: "*اگر دولت تدبیر و امید بخواهد درسی را از دولت اصلاحات بگیرد این است که به نهادهای مولد اندیشه فکر کند و کار را در چرخه کسل‌کننده روزمره اجرایی محدود نکند. تشکیلات و احزاب جزو کوچک این نهادهای مولد هستند. وقتی جامعه پویا باشد کمک می‌کند دولت هم پویا باشد.*"

در دوره اصلاحاتِ حکومتی، انتقادهای مکرر نیروهای مترقی، و از جمله حزب توده ایران، از سیاست مماشات با دستگاه دیکتاتوری، و همچنین مخالفتِ این نیروها با اجرایِ تعدیل‌های اقتصادی را، تندروی و چپ‌گرایی دانستند. در مقابلِ این انتقادها، اصلاح‌طلبانِ حکومتی جنبش مردمی را به "آرامشِ فعال" فراخواندند! پذیرشِ این اشتباه استراتژیک اصلاح‌طلبانِ حکومتی از سوی کسانی مانند هادی خانیکی به‌طورِمسلم مفید است، اما درس آموزی از این خطای با تأخیر کشف‌شده متأسفانه هنوز شروع نشده است. اینک به‌جای مبارزهٔ واقعی و مقاومت از درونِ سنگرهای جنبش سبز، قرار است همراه با شعارِ "اعتدال گرایی و تدبیر" دیگربار صحنه دفاع از حقوق و خواست‌های مردم بی دفاع رها شود. آنچه که در این بار فاجعه بارتر است این است که، با به‌حاشیه رانده شدنِ اصلاح‌طلبان حکومتی در دوره احمدی نژاد و سرکوبِ رهبرانِ جنبش سبز و اصلاح‌طلبانِ مبارز، حالا ما بنا به‌اراده و فشارِ "نماینده خدا" دگردیسیِ برخی اصلاح طلبان به صورتِ "اعتدال‌گرایی" و تغییرِ ماهیت تعریفِ "اصلاح‌طلبی" را شاهدیم. این دگردیسی برخی اصلاح‌طلبان چیزی نیست جز تن در دادن به ارادهٔ دیکتاتوری، و درنتیجه، آنان با تهی ساختن "اصلاح‌طلبی" از جوهر و مایه اصلی‌اش و گیج و گمراه کردن جامعه، خواسته یا ناخواسته اسیر ارزش‌های مصنوعی دروغینی می‌گردند که از خرداد ۹۲ هرروزه تولید آن‌ها را شاهدیم. پرچم این گفتمان خدعه‌گرانه، گفتهٔ موزورانهٔ اخیر رفسنجانی است: *"ایران دموکراتیک‌ترین انتخابات دنیا را برگزار کرد."* خطر بزرگ تن در دادن به دیکتاتوری و پذیرشِ این قبیل خدعه‌گری‌ها است. برای نجات میهن تنها راه در پیشِ رو، برپا داشتن جبهه‌یی وسیع در برابر دیکتاتوری و بالا بردنِ سطح آگاهی جامعه است.

روشن است که دوران پرچالشی در برابر مردم و نیروهای مترقی و آزادی‌خواه قرار دارد، و صحنهٔ سیاسی کشورمان بی‌شک مرحله جدیدی را شاهد خواهد بود. نحوهٔ حلِ مسئلهٔ پرونده هسته‌ای و مداخله‌گری رژیم در اوضاع کشورهای منطقه، در روند تحول‌های داخلی و منطقه‌ای اثرگذار خواهند بود. در اثرِ پس‌لرزه‌های برآمده از این پیرایشِ روبنایِ سیاسی، برخی نیروها دچار ریزش می‌شوند و ناپدید خواهند شد، و برخی دیگر به سوی راست‌گرایی خواهند گرایید و دچار دگردیسی خواهند شد، یا به‌عبارتی دیگر، به ولی فقیه و دیکتاتوریِ اقتصاد بی‌رحم "بازار آزاد" تسلیم خواهند شد. حزب توده ایران و دیگر نیروهای مردمی، پرچم مبارزهٔ برحق‌شان با "استبداد ولایی" و بی‌عدالتیِ نولیبرالیسم اقتصادی را هیچ‌گاه بر زمین نخواهند گذاشت، زیرا ما مدافع سرسخت آزادی و منافع قشرها و طبقه‌های مرتبط با کار و تولیدیم. مبارزهٔ جنبشِ مردمی در راستای گذر از دیکتاتوری و دستیابی به پیروزی، ادامه دارد و ما معتقدیم اصلاح‌طلبانِ مبارز و پایبند به مبانی واقعی اصلاحات، در جبههٔ پیروز مبارزه‌های آینده برای پی‌ریزیِ شالوده‌های ترقی کشورمان بخش مهمی خواهند بود. در این راستا، مناسب است که گفته زیبای زنده یاد احسان طبری را به‌یاد آوریم: *"بر این زمین عبث مرو، بیافرین، بیافرین".*

ادامه قرار دادهای موقت ...

کارگری و ارتجاعی، بالاخره روز دوم تیرماه ۱۳۹۲، خبرگزاری مهر گزارش داد که، مذاکرات ۸ سالهٔ اصلاحِ قانونِ کار شکست خورد، و در ادامه افزود: "به نظر می‌رسد این پرونده نیمه‌کاره نیز راهی جز پیگیری در دولت یازدهم نخواهد داشت." دولت یازدهم [حسن روحانی] نیز تا امروز دربارهٔ لایحهٔ اصلاحیهٔ قانونِ کار سکوتِ معناداری را در پیش گرفته است، و می‌کوشد در فرصت و فضایی مناسب باردیگر مسئلهٔ تغییرِ قانونِ کار را ارائه کند.

ربیعی، وزیرِ تعاون، کار و رفاه اجتماعی، پیش از آغازِ کار خود و در بیانِ مشروحِ برنامه‌هایش، پیش‌بینی کرد که، با ادامه روند موجود، تعداد بنگاه‌هایی که پرداخت نکردنِ به‌موقعِ حقوقِ کارگران [در آن‌ها] تجربه می‌شود، در سال ۱۳۹۳ به ۴۰۰۰ برسد. شاهدهای عینی نیز نشان می‌دهند که دو ماه بعد از آغازِ کارِ دولتِ روحانی، کوچک‌ترین تغییری در روندِ پرداخت نکردنِ به‌موقعِ حقوقِ کارگران به‌وجود نیامده است. برای نشان دادنِ پیامدهایِ به‌کارگیریِ سیاست‌های نولیبرالی و وضعیتِ موجود در بنگاه‌های تولیدیِ ایران، به چند نمونهٔ خبریِ اخیر اشاره می‌کنیم: "۱۰۰۰ کارگر شهرداری زابل ۳ ماه حقوق نگرفته‌اند"؛ "۵۰۰۰ کارگر بازنشسته فولاد در سوادکوه ۴ ماه مستمری دریافت نکرده‌اند"؛ "کارگران [کارخانه] قند و تصفیهٔ [شکر] اهواز ۳۳ ماه حقوق معوقه طلبکارند"؛ "تأخیر ۵ ماهه در پرداخت حقوق ۲۴۰ کارگر شاغل در کارخانه ذوب آهن آلیاژی ملایر و حرکت این واحد به سمت تعطیلی"؛ "نزدیک به دو ماه است که کارگران اخراجی فولاد زاگرس به صورت دسته‌جمعی و در سه نوبت از کارخانه نگهبانی می‌دهند" و "اجازه خروج اموال کارخانه" را به کارفرما نداده‌اند؛ "اکثر کارخانه‌های استان (البرز) به دلیل مشکل نقدینگی با ۳۰ درصد ظرفیت تولید فعالیت می‌کنند"؛ "به دلیل آنکه بیشتر کارگران استان (کهگیلویه و بویراحمد) با قراردادهای موقت شش‌ماه و کمتر استخدام شده‌اند همزمان با شروع سال تحصیلی جدید بر ترس خانواده‌های این کارگران از بیکاری افزوده شده است"؛ "تعطیلی ۸۰ درصد واحدهای تولیدی چهار محال و بختیاری ظرف ۸ سال."

به‌غیر از ویران کردنِ تولیدِ ملی، نابود کردن امنیتِ شغلی کارگران، بهره‌کشیِ(استثمارِ) بی‌رحمانه از کارگران و بیکار کردنِ میلیون‌ها کارگر ایرانی، سیاست‌های نولیبرالی رژیم ولایتِ فقیه قدرتِ خرید کارگران را نیز، به‌خصوص در دورانِ دولت‌های ضدملی احمدی نژاد، به‌وضع فجیعی کاهش داده است. در زمانی که پول نفت می‌بایست به سفره های مردم راه یابد، مواد غذاییِ مختلف به‌تدریج از سفره‌های مردم ناپدید شده‌اند. برای نمونه، ایلنا، ۲۹ مرداد ۱۳۹۲، از "خروجِ تدریجی شیر پاستوریزه از سبد [خرید] کارگران" نیز گزارش داد. روشِ معمول برای "کاهشِ نرخ تورم" در رژیم ولایتِ فقیه، همیشه پائین نگاه داشتن دستمزد کارگران بوده است. برای نمونه، با وجودِ اعلام نرخ تورمِ ۲۱/۵ درصدی از سوی بانک مرکزی رژیم در سال ۱۳۹۰، احمدی نژاد به "وزیرِ کار دستور اکید داده بود که اجازهٔ افزایش بالای ۱۰ درصد دستمزد کارگران را به دلیل بارِ تورمی در جامعه ندهد." خبرگزاری مهر، ۲۹ مردادماه ۹۲، در گزارشی ویژه زیرِ عنوانِ اصلی آورد: "اختلاف درآمد خانوار ایرانی ۱۰ برابر شد"، و در ادامه زیر عنوان فرعیِ "خرج ۱۳ برابریِ دهک دهم نسبت به دهک اول"، نوشت: "بررسی متوسط هزینه دهک اول و دهک دهم در فاصلهٔ ۱۰ سال ۸۱ تا ۹۰ نشان می دهد در سال ۸۱ که حداقل دستمزد کارگران ۶۹ هزار و ۸۴۶ تومان بوده است متوسطِ هزینهٔ دهک اول جامعه در هر ماه ۶۴ هزار و ۹۳۹ تومان بود و، در همین دوره، متوسطِ هزینهٔ دهک دهم [کارگران و زحمتکشان] در هر ماه ۸۹۱ هزار و ۲۰۹ تومان بوده است. به عبارت دیگر، در سال ۸۱ خانوار دهک دهمی [کارگری] کشور بیش از ۱۳ برابر یک خانوار دهک اولی در ماه هزینه داشته است. همین روند در سال‌های دهه ۸۰ طی شده و در سال ۹۰ ، با وجود تعیین حداقل دستمزد ۳۳۰ هزار و ۳۰۰ تومانی برای کارگران، متوسطِ هزینهٔ دهک اول در هر ماه به ۲۹۳ هزار و ۵۲ تومان رسید و، در همین مدت، متوسطِ هزینهٔ دهک دهم نیز به ۲ میلیون و ۹۵۶ هزار و ۷۲ تومان افزایش یافت."

در این شکی نیست که هنگام خرید مواد غذایی و پرداختِ هزینه های معیشتی، کارگران تخفیفی از فروشگاه‌ها دریافت نمی‌کنند. طبقهٔ کارگر و دیگر زحمتکشان میهن ما با اصلاحیهٔ تدوین‌شدهٔ قانون کار و سیاست‌های اقتصادی مخالفند. حضورِ سندیکاهای مستقل کارگری و حقِ برپاییِ تشکل مستقل کارگری، زحمتکشان را قادر خواهدساخت تا در برابر برنامه‌های مبتنی بر خصوصی‌سازی و آزادسازی اقتصادی، در هیئتی متحد و متشکل، مقاومت و مبارزه کنند. برای پایان دادن به تاخت و تازِ سرمایهٔ انگلی و سرمایه‌داریِ تجاری، باید از تمام روزنه‌ها و همهٔ امکان‌های موجود برای سازمان دهیِ طبقهٔ کارگرِ ایران استفاده کرد. شاهدهای عینی به‌صراحت نشان می‌دهند که دولتِ روحانی نیز به پیش‌بُردِ سیاست‌های موردِ علاقهٔ صندوقِ بین‌المللی پول و بانکِ جهانی نظر دارد. برای پایان دادن به هرج و مرجی که نتیجهٔ "آزادی" بلامنازع سرمایه است، برای پایان دادن به ویرانی‌ای که نتیجهٔ "تعدیلِ اقتصادی" و "بازارِ آزاد" است، با به‌کارگیری تجربه‌های گران‌بهایِ جنبش کارگری و سندیکایی ایران، تجربه‌هایِ فعالان آزمودهٔ کارگری که مبارزه‌های موفقِ کارگری را رهبری کرده‌اند، تشکل‌هایِ مستقل کارگری و فعالان کارگری باید اعتراض‌های پراکندهٔ کارگری را برای به وجود آوردنِ تغییرهای بنیادی به‌نفعِ طبقهٔ کارگرِ ایران سازمان دهند.

سخنرانی نماینده کمیته مرکزی حزب تودهٔ ایران در سیمنار نیروهای چپ در پارلمان اروپا

به ابتکار گروه پارلمانی نمایندگانِ چپ، کمونیست، و سبز در "پارلمان اروپا"، و در پاسخ به پیشنهادِ رهبری آکل (حزب زحمتکشان مترقی قبرس)، در روز چهارشنبه ۲۴ مهرماه (۱۶ اکتبر) ، سمیناری به‌هدف مخالفت با جنگ و سیاست‌های مداخله جویانهٔ کشورهای امپریالیستی و متحدان آن درخاورمیانه، در "پارلمان اروپا"، در بروکسل، برگزار شد. رهبری گروه چپ "پارلمان اروپا"، از نمایندگان حزب‌های کمونیست و کارگری در ایران، لبنان، اسرائیل، سوریه، فلسطین، قبرس، مصر، و ترکیه دعوت کرده بود تا در این سمینار با اهمیت شرکت کنند، و در رابطه با تهدید جنگ و مداخله نظامی در منطقه، تحلیل‌های‌شان را ارائه دهند. متأسفانه، نماینده‌های حزب‌های کمونیست سوریه و لبنان، به دلیل صادر نشدنِ به‌موقع ویزا، نتوانستند در سمینار شرکت کنند. نماینده کمیته مرکزیِ حزب توده ایران در این سمینار حضور یافت و در آن سخنرانی کرد. استقبالِ بی‌سابقه از این سمینار، در شرکتِ نزدیک به ۱۵۰ نفر در سالن مجلل محل برگزاری آن بازتاب داشت. بحث‌های سمینار علاوه بر تمامی زبان های کشورهای عضو "پارلمان اروپا"، به زبان‌های عربی و ترکی نیز به طورِ همزمان ترجمه می‌شد. شرکتِ نمایندگان "پارلمان اروپا"، و اعضای رهبریِ حزب‌های کمونیست و چپ اروپا- که برای حضور در این سمینار به بروکسل آمده بودند- در این سمینار، نمایشگر اهمیت و موضوعیت مسئله‌های مطرح در آن بود. با تدارکِ گروه چپ "پارلمان اروپا" و از سوی حزب‌های مدعویی که در سمینار سخنرانی کردند، حاضران در سمینار پوشه‌یی دربردارندهٔ سندهای منتشرشده دریافت داشتند. در این پوشه علاوه بر متن کامل سخنرانی نمایندهٔ حزب‌مان، آخرین شماره "توده نیوز"[بولتن بین‌المللی حزب توده ایران، مشتمل بر موضع گیری‌های حزب در ارتباط با مسایل سیاسی و اجتماعی کشور به زبان انگلیسی] قرار داده شده بود.

رفیق کریاکوس تریانتافیلیدس، نماینده قبرس در "پارلمان اروپا" و عضو رهبریِ گروه چپ، که ریاست سمینار را به عهده داشت، در شروع جلسه به سخنران‌های مدعو خوش آمد گفت، و ابراز امیدواری کرد که "دموکراسی و گفت‌وگو به‌مثابهٔ ابزار اصلی برای حل مشکلات و مسائل در منطقه مورد استفاده قرار گیرد." او گفت: " تمرکز اصلی این سمینار بر کوشش‌هایی است که متوجه مخالفت با جنگ و سیاست‌های مداخله‌گرانه در خاورمیانه، به‌ویژه با در نظر گرفتن شرایط فعلی در سوریه و همچنین در دیگر کشورهای به‌اصطلاح بهار عربی، است."

خانم گابی زیمر، عضو برجسته "پارلمان اروپا" از آلمان و رئیس گروه پارلمانی چپ، در سخنرانی‌ای که به‌مناسبت افتتاح سمینار ایراد کرد، یادآور شد: "مشکلات و مسایلی که در این نشست به‌بحث گذاشته می‌شوند، به لطف عملکرد قدرت‌های بزرگ در چند دهه اخیر در قرار دادن منافع خود بالاتر از منافع و مصالح مردمِ منطقه، به‌هیچ‌وجه تازه و نو نیستند."

نخستین سخنران سمینار، رفیق استفانوس استفانو، عضو هیئت سیاسی آکل و سخنگوی رئیس جمهوری پیشین قبرس، بود که در سخنان خود ابتدا به دلایلی که برپایهٔ آن‌ها، خاورمیانه نزدیک به یک قرن است که برای امپریالیسم اهمیت استراتژیک پیدا کرده است اشاره کرد. او وجود منابع سرشار نفت و گاز منطقه و همچنین موقعیت استراتژیک آن به‌مثابه پل ارتباطی سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا را نیز از دلایل توجه به این منطقه دانست. او گفت: "این دو ویژگی کنترل منطقه را به پیش شرطی لازم و ضروری برای هر قدرت بزرگی که به دنبال گسترش و حفظ منافع ژئوپلیتیک خود است، تبدیل می‌کند." رفیق قبرسی در ادامهٔ سخنرانی‌اش در رابطه با راه حل بحران در خاورمیانه، تصریح کرد: "جهتِ قطب نمای هدایت و اساس رویه برای حل این مشکلات باید به سوی قطعنامه‌های مربوطه سازمان ملل و حقوق بین‌الملل باشد... ممنوعیت تمام سلاح‌های هسته‌ای و شیمیایی، و اعلام خاورمیانه در حکم منطقه‌یی عاری از سلاح‌های هسته‌ای و شیمیایی نخستین گام قاطع به سوی اشاعه صلح در منطقه است."

رفیق معتز الحفناوی، عضو هیئت سیاسی و مسئول شعبه امور بین المللی حزب کمونیست مصر، در سخنانش خود شرحی همه‌جانبه از روند تحول‌های ۳۰ ماهه اخیر این کشور و راستای مبارزه نیروهای دموکراتیک به‌منظور حفظ دستاوردهای "انقلاب بهمن‌ماه ۱۳۹۰" که به سرنگونی رژیم دیکتاتوری حسنی مبارک منجر شد، و نیز "انقلاب تیرماه ۱۳۹۲برای برکنار کردن محمد مرسی و اخوان‌المسلمین" ارائه داد. رفیق الحفناوی خطاب به شرکت کنندگان در سمینار اعلام کرد: "رژیم راست‌گرای مذهبی فاشیستی به‌رهبری اخوان‌المسلمین، تهدیدی واقعی برای مصر، کشورهای عربی، و جهان بود." او در ادامه توضیح داد که، حزب کمونیست مصر در جنبش "تمرد" (نافرمانی) توده‌ای- که نیروی سازمان‌دهندهٔ اصلی در به زیر کشیدنِ دولت اسلام‌گرای اخوان‌المسلمین در نیمه اول تیرماه بود- شرکت داشته و در حال حاضر در ائتلافی با نیروهای چپ زیر عنوان "اتحاد انقلاب دموکراتیک" با نیروهای سوسیالیست، سازمان جوانان انقلابی مصر و نیروهای آزادی‌خواه، ملی، و دموکرات در راستای اهداف خاص برای تکمیل انقلاب و به سرانجام رساندن سرنگونی کامل جناح راست فعالیت می‌کند.

سخنرانی نماینده حزب کمونیست لبنان به‌طورعمده به توضیح وضعیت دشوار ایجاد شده در سوریه و راه حل‌هایی به‌منظور ممانعت از گسترش درگیری‌ها و حمله نیروهای نظامی امپریالیسم متوجه بود. رفیق لبنانی از جمله یادآور شد: "نقطه نظر ما در رابطه با جنگ در سوریه، از همان ابتدا در سه "نه" مشخص تصریح شده است: نه به راه حل نظامی، نه به تجزیه سوریه پیرامون محورهای فرقه‌ای، و نه به دخالتِ خارجی. بر این اساس حزب کمونیست لبنان تصریح می‌کند که، راه حل باید ملی (دارایِ مشخصه‌های سوریه‌ای باشد) و نقش اصلی را در آن نیروهای ملی، دموکرات، چپ، و کمونیست سوریه ایفا کنند، و بر این اساس، ما از سیاست های زیر حمایت می‌کنیم: توقفِ جنگ در سوریه، اتحاد و اتفاقِ ملی برای جلوگیری و مقاومت در برابر یک حمله امپریالیستی به سوریه، و ارائه برنامه تغییرهای رادیکال ملی برای آینده سوریه و توافق بر سر آن، یعنی سوریه‌یی واحد، ملی، و دموکراتیک و مقاوم."

سخنرانی نماینده کمیته مرکزی حزب توده ایران که در دو بخش در سمینار ارائه شد، که دربارهٔ عملکرد فاجعه‌بار رژیم ولایت فقیه در ایران در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، و تهدیدی که از سوی رژیم متوجه مردم زحمتکش میهن است، تحلیل همه‌جانبه‌ای را دربرداشت. نماینده حزب‌مان در سخنرانی اش، که مورد استقبال شرکت کنندگان سمینار قرار گرفت، به تحول‌های سیاسی کشور در جریان انتخابات ریاست جمهوری، اثرهای فاجعه بار تحریم‌های اقتصادی بر زندگی مردم زحمتکش و اقتصاد کشور، و مسیر و آماج‌های سیاست خارجی دولت جدید و عامل‌های موثر در آن اشاره کرد. متن سخنرانی نماینده حزب توده ایران در این سمینار با اهمیت در این شماره نامه مردم منتشر شده است.

فرازهایی از سخنرانی نماینده کمیته مرکزی حزب

رفقا و دوستان گرامی،

در ابتدا از گروهِ نمایندگان "چپِ متحد" و سبزها درپارلمان اروپا ("GUE/NGL") برای دعوت‌شان از حزبِ تودهٔ ایران به سخنرانی در این کنفرانس تشکر می کنم. تلاش‌های شما در امر تبلیغ و ترویج درپیش گرفتنِ راه‌حل‌های مبتنی بر گفت‌وگو دربرابر مسئله‌های پیچیده‌یی که ملت‌های خاورمیانه با آن‌ها درگیرند، از نظر ما بسیار ارزشمند است.

حزب توده ایران همچنین از رهبری حزب برادر "آکل" در رابطه با کمک‌های ارزنده‌اش در

ادامه در صفحه ۱۰

ادامه سخنرانی نماینده کمیته مرکزی ...

تدارک این نشستِ مهم، تشکر می کند.

نشستِ امروز در برههٔ بسیار حسّاسی از تاریخ خاورمیانه برگزار می شود. دگرگونی‌های بی‌سابقه‌ای در خاورمیانه در حال رخ دادن است که دنیا با نگرانی و اضطراب آن‌ها را دنبال می‌کند. کشورهای همسایهٔ ایران، یعنی عراق، افغانستان، و پاکستان، در چنگال حمله‌های تروریستی، مداخلهٔ خارجی، و نبودِ امنیت، به‌شدت آسیب دیده‌اند. جنگ ویرانگر و فاجعه‌بار، و همچنین خون‌ریزیِ وحشیانه، در حال از هم گسیختن شالودهٔ کشور سوریه و به‌زانو در آوردن آن است. مصر درگیرِ رخدادهای سیاسی پیچیده‌ای است که می‌تواند جنبش تغییرخواهی مردم در آن کشور را به بی‌راهه بکشاند.

جبهه‌گیری‌هایِ مبتنی بر تجاوزگری از سوی اسرائیل و لابیِ پرنفوذ آن در آمریکا، در مسیرِ منحرف کردنِ گفت‌وگوهای آتی "۵ به‌علاوهٔ ۱" بر سر مسئلهٔ هسته‌ایِ ایران عمل می‌کند، و این کشور آشکارا به حمله‌یی نظامی به تأسیسات هسته‌ایِ غیرنظامی ایران تهدید می‌کند. در ایران، تحریم‌های اقتصادی ویرانگرِ آمریکا و دیگر کشورهای "غرب" زندگیِ میلیون‌ها تن از مردم و زحمتکشان را تیره و تباه کرده است. تحریم‌های اقتصادیِ فلج‌کننده به بیکاریِ گسترده، فقر، و مشقت‌های اقتصادی منجر شده‌اند. رژیم ولایی ایران، رودررو با نارضایتی‌های جدّیِ داخلی، در قبال سیاست‌های خارجی زیانبار و ماجراجویانه و سیاست‌های اقتصادی ویرانگرش- که چیزی نبوده‌اند جز سیاست‌های نولیبرالی‌ای دیکته شده از سوی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی- به‌منظورِ حفظ و بقای بیشتر خود در آینده، به چرخشی جدّی و تغییری ماهرانه در سیاست خود متوسل شد. نخست انتخاباتِ ریاست جمهوری را مهندسی کرد که به ریاست جمهوری چهره‌یی پراگماتیک، یعنی آقای روحانی (نمایندهٔ خامنه‌ای در شورای امنیت ملّی ایران) انجامید، و سپس نشان داد که به گفت‌وگو با "غرب" بر سرِ رفع تحریم‌ها مایل است. این چرخش و تغییر و سیاستِ تازه- که در آستانهٔ سفر روحانی به نیویورک از سوی خامنه‌ای اعلام شد- به نام سیاستِ "نرمشِ قهرمانانه" به مردم ایران اعلام گردید....

رفقای گرامی،

واقعیت اینکه، زیر فشار امپریالیسم آمریکا و متحدانش در اروپا و منطقهٔ، نقشهٔ سیاسیِ منطقهٔ خاورمیانه در آستانهٔ تغییری عمده و اساسی است. غلوّ نکرده‌ایم اگر بگوییم که رخدادهای چند سال گذشته، به آمریکا در تدوین و پیش‌بُردِ سیاست راهبردی‌اش در برپاییِ "خاورمیانهٔ جدید"ی کمک کرده است. اگرچه دو سال پیش خیزش‌های انفجارآمیزِ مردمی در تونس، مصر، بحرین، و شماری دیگر از کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا در آنچه که "بهارِعربی" نامیده شد، به‌درستی با استقبالِ مردمی روبه‌رو شد، امّا می‌توان گفت که سیاست‌های مداخله‌جویانهٔ آمریکا و متحدانِ کلیدی آن در اتحادیهٔ اروپا و منطقه، خزانی غم‌انگیز به منطقه آورده است. آمریکا و اتحادیهٔ اروپا، با کمکِ [مالی] و همیاریِ ترکیه، قطر، و عربستان سعودی، از راهِ ترور، ویرانگری، و خون‌ریزی‌ای بی‌سابقه، در پیِ سرکوب کردن این جنبش‌های مردمی برآمده‌اند، یعنی سرکوبِ جنبش‌هایی که هدف‌شان به وجود آوردنِ تغییرهای اجتماعی و سیاسی، و تأمینِ حقوق بشر و حقوق دموکراتیک بوده است.... امسال شصتمین سالگرد کودتای آمریکایی- انگلیسی در مردادماه ۱۳۳۲ خورشیدی بود که در نتیجهٔ آن دولت منتخب دکتر مصدق سرنگون گردید و دیکتاتوریِ شاه ۲۵ سال دیگر در قدرت نگه داشته شد. دیکتاتوری شاه نیز در عوض آن کودتا، منافع کارتل‌های نفتی را تأمین و تضمین کرد و ایران را در زمرهٔ یکی از عمده‌ترین خریداران و مشتریان پروپاقرصِ تسلیحات نظامی غرب وارد کرد. مداخلهٔ آمریکا در اقتصاد ایران در زمان شاه، ایران را به وارد کنندهٔ کالاهای مصرفی و فرآورده های کشاورزی تبدیل کرد. وارثان از این ارثیهٔ ویرانگر در اقتصادِ کشور تا امروز نیز همچنان بهره می‌برند، و در واقع، در سه دههٔ گذشته، رژیم دیکتاتوری ولایی ایران، وضعیت را از آن هم بدتر کرده است.

یکی از عارضه‌های جانبی و ویرانگر سیاست‌های مداخله‌گرانهٔ امپریالیستی در خاورمیانه، شکل‌گیریِ ساختارِ اقتصادی‌ای به‌شدت معیوب و ارتجاعی در سراسر منطقه بوده است. سببِ اصلی این وضع، رشد سریع شکل‌های انگلیِ سرمایه‌داری‌ای است که دستِ در دستِ بوروکرات‌ها و سیاستمداران عالی‌رتبه عمل می‌کنند. در دهه‌های اخیر، این گروه‌های الیگارشی در خاورمیانه، ابزارِ عمدهٔ زدوبندهای سیاسی و اقتصادی به‌منظورِ مداخلهٔ دولت‌های امپریالیستی و شرکت‌های بزرگ سرمایه‌داری در اوضاع منطقه بوده‌اند. توجه به این نکته مهم است که این الگوی توسعه، اکنون حتّی در ایران هم- به‌رغم جنگِ لفظی نمایشی و ظاهری رژیم ولایی با آمریکا- عمل می‌کند. در واقع، ایران یکی از اجراکنندگانِ مشتاق "تعدیل اقتصادیِ" همسو با دستورالعمل‌های صندوق بین‌المللی پول بوده است. اینکه ایران، از دیدگاه اقتصادی، اکنون تا حدّ زیادی همسو با تصمیم های "اجماعِ واشنگتن"[1] عمل کرده، واقعیتی‌ست. اعضای دولت جدید ایران، به‌ریاستِ روحانی، متشکل از اجراکنندگانِ بنام الگوی اقتصادی نولیبرالی است. در سال‌های اخیر، به‌رغم جار و جنجال لفظی رژیم ولایی، ایران برای مداخلهٔ شدید اقتصادی آمریکا و اتحادیهٔ اروپا آمادگی زیادی پیدا کرده است. این وضعیت، اهرم فشارِ اقتصادی‌ای قدرتمند را در کفِ دست آمریکا و متحدانش قرار داده است که به سود آن‌ها عمل می‌کند. بنابراین، یک سناریوی محتمل برای حل‌وفصلِ مناقشه‌های سیاسیِ موجود میان آمریکا و رژیم ولایی ایران، می‌تواند سازش گسترده بر سر منافع اقتصادی ملّی ایران باشد. می‌توان گفت که، این شیوهٔ عمل، قدرتمندترین و ژرف‌ترین شکل مداخلهٔ امپریالیستی در ایران است که برای روندهای مشابه در دیگر کشورهای منطقه، می‌تواند الگو شود.

در اینجاست که ما باید تأکید کنیم که، حزب تودهٔ ایران از هر تغییرِ مثبتِ واقعی در سیاست خارجی از سوی رژیم ایران، که بتواند تنش در منطقه- و به‌ویژه در ارتباط با ایران - را کاهش دهد، استقبال می‌کند. ما در سال های اخیر، به‌طورِقاطع و مکرر، از سیاست‌های غیرمسئولانه و نابخردانهٔ رژیم انتقاد کرده‌ایم، سیاستی که نه‌فقط امنیت ایران را به خطر انداخته، بلکه به اِعمالِ تحریم‌های اقتصادی گسترده به‌زیانِ کشور نیز منجر شده است. **حزبِ تودهٔ ایران آشکارا اعلام کرده است که، از هر سیاستی که هدفش تنش‌زداییِ واقعی در منطقه و رفعِ تحریم های اقتصادی باشد، یعنی رفعِ تحریم‌هایی که بارِشان بیش و پیش از همه، بر دوشِ زحمتکشان کشور است، حمایت می‌کند.** البته ما به‌روشنی گفته‌ایم که هرگونه عادی سازی روابط میان ایران و آمریکا باید به روالی شفّاف صورت گیرد، و به‌هیچ‌وجه نباید به بهای خدشه‌دار شدنِ استقلال و حاکمیت ملّی ایران تمام شود.

تاریخ ۳۵ سال گذشته نشان داده است که در نظر رژیم مذهبی ایران فقط یک قانون مقدّس وجود دارد، و آن باقی ماندن در مسندِ حاکمیت به هر بهایی است. شاهدهای فزاینده‌ای در دست‌اند که حکایت از آن دارند که، از سال ۲۰۱۰ (۱۳۸۹) نمایندگان رسمی دولت ایران در پشت صحنه با آمریکا بر سرِ تأمین نقشی منطقه‌ای از برای رژیم سرگرم معامله بوده‌اند، نقشی که پس از خروجِ رسمی نیروهای نظامی فعال آمریکا از افغانستان، با منافع آمریکا در منطقه نیز همسو و سازگار باشد. نشانه های محکمی وجود دارند حاکی از آن که، آمریکا و اتحادیهٔ اروپا مخالفتی با این امر ندارند که ایران در راستایِ مصلحت‌های ایالات متحده و اتحادیه اروپا در اوضاع آتیِ افغانستان نقشِ مشخصی داشته باشد، و علاوه بر این، دلیلی هم ندارد که فرض کنیم چنین قراری، فقط منحصر به افغانستان است. از اینکه در این گفت‌وگوهای سطح بالا، آیندهٔ حقوق بشر، دموکراسی، و عدالت اجتماعی برای مردم ایران منظور شده باشد، هیچ نشانه‌یی دیده نمی‌شود.

رفقای گرامی،

آمریکا و متحدان آن در اتحادیهٔ اروپا، از اوضاع سیاسیِ منطقه به‌منظورِ آماده کردنِ زمینه و توجیهِ دخالتِ نظامی مستقیم در بحرین، لیبی، و سوریه، بهره‌برداری کرده‌اند. مداخلهٔ نظامیِ غیرمستقیم- با استفاده از نیروهای بنیادگرای اسلامیِ آموزش‌دیده- شیوهٔ مؤثری برای به وجود آوردنِ بی‌ثباتی و زمینه‌یی برای تجاوز نظامی "ناتو" بوده است. جالب اینجاست که، این "رزمنده‌های بنیادگرا" را که چیزی جز مزدورانی مسلّح نیستند، در مقام "مبارزانِ راه آزادی" معرفی می‌کنند، و سپس استفاده از بمب‌های هوشمند و موشک‌های کروز را در حکم ابزارهایی لازم برای برقراریِ دموکراسی[!] تبلیغ می‌کنند.

نقشهٔ خاورمیانهٔ بزرگ، که در اوایل سال ۲۰۰۱ در دولت جورج بوش و از سوی نومحافظه‌کاران به‌طورِرسمی اعلام شد، هنوز هم برنامهٔ اصلی برای آیندهٔ منطقه است. نفوذِ سیاسیِ برتری‌طلبانه در خاورمیانه، و کنترل اقتصادی این منطقه به‌وسیلهٔ آمریکا و متحدان کلیدی‌اش، دستورکاری بوده است که از پایان جنگ جهانی دوّم تا کنون تغییر نکرده است. امّا یکی از تغییرهای کلیدی [در کشورهای منطقه] در ۳۵ سال گذشته، ظهور و رشد "اسلام سیاسی" بوده است که توانسته قدرت دولتی را نیز در دست گیرد. طیف نیروهای اسلامی حاکم در کشورهای منطقهٔ، از رژیم ولایی ایران گرفته تا دولت حزب توسعه و عدالت ترکیه و اخوان‌المسلمین در مصر، تنوعی از نیروهای "اسلام سیاسی" را در بر می‌گیرد. نکته با اهمیت در اینجا آن است که، با وجودِ برخی تفاوت‌های مهم بین این نیروها، شاخه‌های غالب در "اسلامِ سیاسی"، مشخصه های کلیدیِ مشترکِ

ادامه در صفحه ۱۵

دُورِ تازهٔ گفت‌وگوها با کشورهای «۵ به‌علاوهٔ ۱»، و دورنمایِ حلِ مسئلهٔ هسته‌ای

دُورِ تازهٔ گفت‌وگوها دربارهٔ مسئلهٔ هسته‌ای میان جمهوری اسلامی ایران و کشورهای "۵ به‌علاوهٔ ۱"، در روزهای ۲۳ و ۲۴ مهرماه (۱۵ و ۱۶ اکتبر) در ژنو برگزار شد. این نخستین دیدار رسمی پس از نشستِ نیویورک وگفت‌وگوی تلفنی روحانی و اوباما بود. درعین‌حال، گفت وگوهای ژنو نخستین دُورِ جدیِ گفتگوی دولت حسن روحانی بر سر پرونده هسته ای کشور با طرف‌های مقابل است، که در آن دیپلماسیِ جدید هسته ای در چارچوبِ یک طرحِ پیشنهادی انجام می‌شود.

در طول دو روز مذاکره و دیدارهای دوجانبه- از جمله دیدار عباس عراقچی، معاون وزیر خارجه ایران، با همتای آمریکایی اش خانم وندی شرمن- هیئت جمهوری اسلامی به‌سرپرستی محمد جواد ظریف، وزیر امور خارجه، جنبه‌های گوناگون طرحِ پیشنهادی خود را در کنار رایزنی در خصوص دیگر مسئله‌های سیاسی مانند رویدادهای منطقه و بحران سوریه مطرح ساختند. طرحِ ارایه‌شده از سوی هیئت جمهوری اسلامی عنوانِ "پایانی بر بحرانِ غیرضرور و آغازِ افق جدید" را برخود دارد. مایکل مان، سخنگوی خانم کاترین اشتون، مسئول سیاست خارجیِ اتحادیه اروپا، در گفت‌وگویی در حاشیهٔ روز نخست مذاکرات، به خبرنگاران اعلام کرد: "فضای نشست مثبت بود... اگر آن‌ها [ایران] با پیشنهادات ملموس و واقعاً سازنده به حرف‌هایشان عمل کنند، آنگاه [این مذاکرات] می تواند یک نقطه عطف باشد... این یک پروسه بسیار دشوار خواهد بود، زیرا کاری که در اینجا می‌کنیم بسیار پیچیده است." از سوی دیگر، عباس عراقچی، معاون محمد جواد ظریف و مذاکره کنندهٔ ارشدِ هسته‌ای جمهوری اسلامی، نیز یاد آوری کرد: "جلسه در فضای مثبت برگزار شد و هر دو طرف در بیان مطالب خود جدیت داشتند... بخش مهمی از این جلسه [جلسهٔ روز نخست] به ارائهٔ بستهٔ ایران گذشت و کلیات آن ارائه شد... طرح ایران محرمانه خواهد بود و [محرمانه] باقی می‌ماند تا مذاکرات به نتیجه برسد و این مساله با ۵ +۱ هم توافق شد... علاوه بر این ما معتقدیم که مذاکرات باید دارای محدودیت زمانی باشد. طرح ایران مشتمل بر هدف مذاکرات، گام اوّل، و گام پایانی است، و اگر دو طرف بر سر این سه موضوع توافق کنند، اجرای اقدامات را آغاز می کنیم." پس از پایان گفت‌وگوها در روز دوّم و طرحِ پرسش‌هایی از سوی کشورهای "۵ به‌علاوهٔ ۱"، و نیز همداستان نبودنِ (عدم اجماعِ) این کشورها بر سر واکنشی واحد به پیشنهادهای ایران، و مشخص نشدن [سرانجامِ] بحث راجع به پروتکل الحاقی و میزان و سطح غنی‌سازی، ابتدا ظریف، وزیر امور خارجه، خاطرنشان ساخت: "ادامه مذاکرات چند هفته دیگر در ژنو خواهد بود، و در این فاصله اعضای ۵ +۱ فرصت خواهند داشت در مورد جزئیات طرح ایران و اقداماتی که باید انجام دهند آمادگی لازم را کسب کنند... مذاکره و رسیدن به راهِ حل دشوار است، و مذاکره در جزئیات نیازمند زمان و وقت فراوان[است]... یکی از شرایط توفیق مذاکرات بین‌المللی حفظ ماهیت محرمانه آنهاست و معمولاً هر مقدار مذاکره کنندگان کمتر خبر به بیرون درز بدهند، بیشتر نشان جدی بودن مذاکرات و امکان رسیدن به توافق است." پس از وی، عباس عراقچی نیز، در مصاحبه با رسانه‌های داخلی[ایران]، در پاسخ به پرسشی مبنی براینکه، موضوع مذاکره بر سر سطح غنی‌سازی و اجرای پروتکل الحاقی در پیشنهاد ایران، یاد آوری کرد: "هیچ یک از این مباحث در گام اول پیشنهاد ایران نیست، اما بخشی از گام پایانی پیشنهاد ایران است... ما در طرف مقابل تغییر لحن به سمت مثبت شدن دیده‌ایم، اما رویکرد آنها هنوز تغییر نکرده است. ما به ۵ +۱ بسته نداده‌ایم، بلکه یک پیشنهاد و طرح است و می‌تواند تغییر کند. این پیشنهاد محرمانه است و نمی‌توانم الان وارد جزئیات آن شوم." به هرروی، پس از دو روز گفت‌وگو، نخستین بار پس از نزدیک به ۱۰ سال، بر یک بیانیهٔ مشترک پایانی، توافق صورت پذیرفت. در این بیانیه- که به امضای ظریف و اشتون انتشار یافته است- از جمله قید می‌شود: "وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران بر پایه فضای مثبت نخستین دیدار وزیران خارجه که در ۲۶ سپتامبر[۴ مهرماه] در نیویورک برگزار شده بود، کلیات طرحی را به عنوان مبنای پیشنهادی مذاکرات ارایه داد که به عنوان پیشنهادی مهم به دقت توسط گروه ۵ +۱ در حال بررسی است. سپس اعضای هیات های نمایندگی مشورت‌های دوجانبه و چندجانبه عمیقی در مورد جنبه های مختلف رویکرد داشتند." براساس متن این بیانیه مشترک، گفت وگوهای بعدی چند هفته دیگر در ژنو برگزار خواهد شد، و پیش از آن کمیته های کارشناسیِ تحریم و مسئله‌های هسته‌ای ایران و کشورهای "۵ به‌علاوهٔ ۱" دیدار می‌کنند تا در مورد اختلاف‌ها گفت‌وگو کنند و به طراحی گام های عملی بپردازند. نکته دیگر اینکه، بر خلافِ میل جمهوری اسلامی و اصرار آن، کشورهای "۵ به‌علاوهٔ ۱" با ارتقاءِ سطح مذاکرات مخالفت کردند. با این وجود، بیانیه مشترک پایانی و نیز قرارِ ملاقات بعدی و تشکیل کمیته‌های کارشناسیِ تحریم و مسئله‌های هسته‌ای برای طراحیِ گام‌های عملی در آینده، به‌خودی‌خود نشانگر خروجِ مذاکرات هسته‌ای از بن‌بست و پیدایی فضای اطمینان بیشتر به حل‌وفصل مسایل است. پیش از آغاز مذاکرات، جان کری، وزیر خارجه آمریکا، گفته بود: "پنجره دیپلماسی با ایران رو به باز شدن است." دور تازه مذاکرات با تدارک و پیش زمینه‌هایی در چند عرصه، از جمله عرصهٔ اقتصادی و روابطِ منطقه‌ای، همراه بود و از این روی موضع‌گیریِ کاخ سفید مبنی بر "مفید بودن" گفت‌وگوهای ژنو، معنا و بارِ سیاسی معینی دارد. رژیم ولایت فقیه همچون گذشته تلاش می‌کند تا از مذاکرات هسته‌ای همچون وسیله‌یی برای حل مسئله های خود با غرب، اما این بار با راهبردی مشخص، استفاده کند.

گفت‌وگوهای ژنو و دور تازه مذاکرات، درعین‌حال، چالش‌های جدی و دشوار میهن ما در روند حل‌وفصل معضل هسته‌ای و عبور از اوضاع‌واحوال خطرناک کنونی را اثبات می‌کند. سیاست‌های ضد ملی و ماجراجویانهٔ ولی فقیه ـ سپاه پاسداران، که در دیپلماسیِ هسته‌ایِ دولت برگماردهٔ رهبری، یعنی دولت احمدی نژاد، متجلی بود، و در حکم رویکردِ ایران اِعمال می‌گردید، آن‌چنان وضعیتی را سبب گردید که عبور از آن برای رژیم بدون عقب نشینی از مواضع گذشته دشوار و پر چالش است. رژیم ولایت فقیه که تا دیروز عوام‌فریبانه و زیر هدایت شخص ولی فقیه با شعارهای ماجراجویانه و تبلیغات دروغین مسئله انرژی هسته‌ای را به روابط با آمریکا و اتحادیه اروپا گره زده بود و از آن همچون اهرمی برای حفظِ منافع خود اما به‌زیان منافع ملی سود می‌برد، اینک در تنگنای مرحله‌یی قرار گرفته که ناچار است به بسیاری از خواست‌های آمریکا و اروپا- حتی بیش از تعهدهای شناخته‌شدهٔ بین‌المللی- گردن نهد، و در خصوص پیوستن به قراردادِ الحاقی و سطح غنی‌سازیِ اورانیوم از موضعی بسیار ضعیف و شکننده در مذاکرات حضور یابد، و به‌منظور یافتن راه برون رفت از بحران، به‌ویژه فشارهای ناشی از تحریم‌های مداخله‌جویانه، قدرتِ مانور و چانه‌زنیِ دیپلماتیک ضرور را نداشته باشد. رژیم ولایت فقیه، به بهایِ نابودی تولید و اقتصاد ملی، فقر گسترده، و پایمال ساختن منافع کشور، همواره از مسئله انرژی هسته‌ای همچون ابزاری برای حل‌وفصل مسایل خود با آمریکا و اتحادیه اروپا بهره‌برداری کرده است و می کند. این سیاست‌های خائنانه ولی فقیه ـ سپاه پاسداران بوده‌اند که چنین وضعیت دشواری را پدید آورده‌اند، و میزان اثرگذاریِ امپریالیسم در معادله های سیاسی کشورمان- به‌واسطهٔ پرونده هسته‌ای- افزایش داده‌اند. بی‌جهت نیست که سران رژیم بر محرمانه بودنِ طرح پیشنهادی شان اصرار می‌ورزند. گویی افکارِعمومی و وجدانِ ملی در این زمینه کم‌ترین ارزش و جایگاهی ندارد. مردمی که بارِ پیامدهای سیاست های ماجراجویانهٔ هسته‌ایِ رژیم را به‌دوش کشیده‌اند، نامحرم و غیرِخودی به‌حساب می‌آیند. محرمانه بودنِ طرحِ پیشنهادیِ رژیم در گفت‌وگوهای مربوط به مسئلهٔ هسته‌ای، در واقع حرکتی حساب شده برای علنی نکردنِ یکبارهٔ توافق‌های پشتِ پرده‌انجام‌پذیرفته و درحالِ انجام‌پذیرفتن است. در این باره، توجه به موضع‌گیری‌های برخی خبرگزاری‌ها مفید و افشاگر است. برای نمونه، خبرگزاری فارس، ۲۵ مهرماه، می‌نویسد: "افکارعمومی کشور باید در خصوص آنچه روی داده و آنچه رخ می‌دهد صبوری پیشه کرده و از بازخوردهای هیجانی بپرهیزند... توصیه‌ای به تیم سیاست خارجی کشورمان ضروری به‌نظر می‌رسد. این درست است که قرار شده پیشنهاد ایران فعلاً رسانه‌ای نشود، امّا نباید تردید کرد که رسانه‌های منتسب به رژیم صهیونیستی... به آن دست خواهند یافت. ... لازم است که وزارت خارجه کشورمان در خصوص مدیریت افکارعمومی داخلی و بین‌المللی تدبیری بیندیشد."

معنای این موضع‌گیریِ خبرگزاریِ وابسته به سپاه پاسداران روشن و بی‌نیاز از توضیح و تفسیر است. برای تمامی حزب‌ها و نیروهای میهن‌پرست، ملی، و ترقی‌خواه کشور، حل مسئله هسته‌ای همراه با حفظ حقوق راستینِ مردم ایران در دست یابی و استفاده از فن‌آوری هسته‌ای و کاربُردِ صلح‌آمیزِ آن، اَولویت و اصلی خدشه‌ناپذیر دانسته می‌شود. تلاش برای رفع تحریم‌های ویرانگر و همچنین تامینِ منافعِ ملی در این موقعیتِ خطیر پراهمیت بوده و هست.

رابطهٔ عادلانه، علنی، و مبتنی بر احترامِ متقابل با همهٔ کشورهای جهان، و دوری جُستن از ماجراجویی، و جلوگیری از قربانی کردنِ منافعِ ملی به منظورِ به‌وجود آوردنِ پیوند با آمریکا و اتحادیه اروپا، خواستِ ملی و همگانی است. رژیم ولایت فقیه، همچنان‌که تجربه نشان داده است، بنا بر ماهیتش، توانِ تامینِ منافع ملی کشور در همهٔ بُعدها و زاویه‌های آن را نه داشته است و نه دارد. حل مسئله هسته‌ای در راستایِ تامینِ منافع ملی، خواستی ملی و مردمی است!

قراردادهایِ «موقت»، اصلاحیهٔ «قانون کار»، و خواستِ زحمت‌کشانِ میهن ما

اصلاحیهٔ "قانون کار"، به یکی از جدی‌ترین مسئله‌هایِ جنبشِ کارگری و سندیکاییِ میهن ما تبدیل شده است. دولت جدید تاکنون موضع‌گیری ای شفاف دراین خصوص نداشته است، و با تاکید بر ادامهٔ برنامهٔ آزادسازیِ اقتصادی، "اصلاحیهٔ قانونِ کار" را در چارچوب این برنامه تعریف می کند. نگرشِ جدید به اقتصاد، یعنی مقررات‌زدائی در تولید و روابطِ کار یا "اقتصاد آزاد"– که از ابتدایِ دولت هاشمی رفسنجانی "با شعارهایی مبنی بر توانمندسازیِ بخشِ خصوصی و تمایل به بازار از سال ۱۳۶۸ آغاز شد... و بستهٔ تعدیلِ اقتصادی در زمان وزارت نوربخش... به هیات دولت رفت"– تولیدِ ملی را، به‌خصوص در دههٔ اخیر، به ویرانی کشانده است، و وضعیت شغلی و معیشتیِ طبقهٔ کارگر را به فلاکت سوق داده است. شرکت هایِ واسطه‌ای، از نوعِ وطنی و خارجیِ آن [شرکت‌های واسطه‌ی، نیروی انسانی برای دستگاه‌های دولتی و بخشِ خصوصی استخدام می‌کنند] نابودیِ کاملِ امنیتِ شغلی کارگران را باعث شده‌اند، و"شرایط کار در مناطق آزاد را به اردوگاهِ کار اجباری" تبدیل کرده‌اند. کارگرانِ مناطقِ آزاد و ویژهٔ اقتصادی "با مشکل آلودگی هوا، کار سخت و طاقت فرسا، محرومیت از حق مرخصی و استراحت، عدم دسترسی به امکانات رفاهی و ایمنی و بهداشت مناسب و درآمد مواجه‌اند." در این مناطق ویژهٔ اقتصادی، کارگرانِ خارجی بنابر شرایط قانون کار روزانه ۸ ساعت کار می‌کنند، در حالی‌که "کارگرانِ ایرانی باید روزانه ۱۲ تا ۱۶ ساعت کار کنند و توقع دریافت اضافه حقوق هم نداشته باشند." کارگرِ سادهٔ فلیپینی ماهیانه ۸۰۰ دلار، یعنی معادل حقوق ماهیانهٔ یک مهندس ایرانی از کارفرمای واسطه دریافت می‌کند، در حالی‌که "شرکت کره‌ای دایلم بابت استخدام هر مهندس ایرانی مبلغ ۱۰ هزار دلار از دولت ایران دریافت می‌کند." در این شکی نیست که کارگرِ فلیپینی نباید بیش از ۸ ساعت در روز کار کند، و به‌طورقطع حقِ دریافتِ مزدی بیش از ۸۰۰ دلار در ماه را نیز دارد، ولی منظور از طرحِ این نکته نشان دادن درجهٔ وحشی‌گری در بهره‌کشی(استثمار) از کارگرانِ ایرانی در زمامداری رژیم ولایت فقیه است. ایران و ایرانی فقط زمانی برای این کارفرمایان ("کارآفرینان"!) ارزش دارند، که منبع سودی کلان باشند.

در حکم نمونه دیگری از عملکردِ شرکت‌های واسطه‌ای وطنی، خبرگزاری ایلنا، ۲۵ شهریورماه، از "صدور حکم اخراج ۸۰۰ نفر از کارگران قراردادی و رسمی در واحد کشتی‌سازی شرکت صنعتی دریایی ایران (صدرا) تا پایان شهریور ماه" گزارش داد؛ و همین خبرگزاری روز ۳۱ شهریورماه، با انتشار خبری، از "اخراج ۷۰۰ کارگر باقی‌مانده در این شرکت"، نوشت: "در شرکت صنعتی دریایی ایران (صدرا) بیش از ۱۵۰۰ کارگر قراردادی و رسمی تحت نظر چندین شرکت پیمانکاری همانند: فرا ساحل، آریا صنعت، صادق صنعت و... در ساختن پروژه‌های دریایی فعالیت دارند. اخیراً رکود کار باعث جابجایی شرکت‌های پیمانکاری و ورود پیمانکاران جدید در بخش کشتی سازی این شرکت عظیم دریایی شده است و به تبع این تغییرات، ۱۵۰۰ نفر از این کارگران که در چهار ماه گذشته نیز حقوقی دریافت نکرده بودند با پایان یافتن دوره قرارداد کاری‌شان تا پایان شهریورماه تعدیل [بخوان: اخراج] می‌شوند."

شرکت‌های انگلیِ پیمانکاری "فرا ساحل، آریا صنعت، صادق صنعت..."، که در سال‌های اخیر همانند قارچ روئیده‌اند، و با مکیدن خونِ کارگران و فرزندان آن‌ها به سودهای کلان و افسانه‌ای دست یافته اند، در حکم نمونه‌هایی بارز از پیامدهایِ "اقتصادِ آزاد و تعدیلِ اقتصادی" آیا پدیده یی تصادفی‌اند، یا نتیجهٔ برنامه‌های اقتصادی طرح‌ریزی‌شده از سوی کارگزاران رژیم ولایت فقیه و حمایتِ شخصِ ولی‌فقیه از این برنامه‌هایند؟ برای روشن شدن مطلب، به یک نمونه اشاره می‌کنیم. بنا به گزارشِ سوم مهرماه خبرگزاری مهر: "در دو دهه اخیر تعداد قراردادهای کاری دائم که بیش از ۸۰ درصد کل قراردادها در بازار کار کشور بوده است، به ۱۵ درصد تقلیل یافت و دقیقاً جای قراردادهای دائم با قراردادهای موقت و سلیقه‌ای عوض شد." این گزارش می‌افزاید: "یکی از شعارهای دولت دهم در حوزه بازار کار کشور، ساماندهی قراردادهای کار و حذفِ واسطه‌گری نیروی انسانی از این بازار بوده است. .... اما نکته حائز اهمیت در موضوع نیروهای شرکتی و ساماندهی قراردادها این است که سازمان‌ها و زیرمجموعه های دولتی بزرگترین مشتری شرکت‌های واسطه‌گری هستند و تقریباً تمام قراردادهای منعقد شده در این بخش، بین شرکت‌های واسطه و زیرمجموعه های دولتی است!" سئوال مهم این است: آیا دولتِ روحانی نیتِ تغییر در نگرشِ اقتصادی، حمایت و حفاظت از تولید و منابع ملی، کوتاه کردنِ دستِ سوداگرانِ وطنی و خارجی از نیرویِ کارِ کارگران، پایان دادن به این هرج و مرج و آوردنِ آرامش به زندگی طبقهٔ کارگر ایران را دارد؟

حسن روحانی، در خلال سفر خود برای شرکت در نشست سازمان ملل در نیویورک، با کریستین لاگارگرد، رئیس صندوق بین‌المللی پول، در "خصوص سیاست‌های اقتصادی و راه‌های گسترش روابط با صندوق بین‌الملل پول گفت‌وگو" کرد. سخنگوی صندوق بین‌المللی پول، آقای جری رایس، اعلام کرد که، این دیدار به‌درخواستِ دولت ایران انجام گرفت و "هیات ایرانی درباره گسترش روابط با اقتصاد جهانی... و بر افزایش روابط با صندوق بین‌المللی پول تاکید کردند." آقای رایس یادآور شد که، صندوق بین‌المللی پول در حالِ "بررسی برای اعزام گروهی به ایران است، تا برای بازگشت هیات اقتصادی ایران برای شرکت در جلسات آینده صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی که در واشنگتن برگزار می‌شود، از آنها دعوت کنند." در تعقیب این فعالیت‌ها، یک هیئت اقتصادی به‌سرپرستی علی طیب‌نیا، وزیر امور اقتصادی و دارایی ایران، و "متشکل از نمایندگان مجلس شورای اسلامی و معاونان وزارت اقتصاد"، برای شرکت در نشستِ سالیانهٔ بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول به آمریکا سفر کردند، و در روز ۲۰ مهرماه "با اقتصادانان ایرانیِ بانک جهانی" دیدار کردند. بنابراین، این نتیجه را می‌توان گرفت که، دولت حسن روحانی اجرای برنامه‌هایی مانند آزادسازیِ اقتصادی و خصوصی‌سازی را ادامه خواهد داد. پرسش اینجاست که با ادامهٔ این برنامه‌ها، آیا معضل‌هایی مانند قراردادهایِ موقت، کاهشِ سطح دستمزدها، و جز این‌ها، حل خواهند شد؟ پاسخ بی‌تردید منفی است.

با اشاره به اینکه: "انعقاد قراردادهای کاری در ۸۵ درصد موارد به سمتِ موقتِ و غیردائم رفته است... و از همین میزان حداقل ۲۵ درصدِ قراردادها کاملاً یکطرفه و صرفاً تامین کنندهٔ منافعِ کارفرما است... و ۳۰ درصد از کل شاغلان بازارِ کار اصلاً قراردادی ندارند[!] و به صورت شفاهی مشغول به‌کار هستند"، روز هفتم مهرماه خبرگزاری مهر از جزئیاتِ طرح "بهسازیِ قراردادهای موقتِ" کار گزارشی را داد، که در آن، فتح الله بیات اظهار داشت: "طرح بهسازی قراردادهای موقت" که از زمان فعالیت مجلس ششم در مجلس دنبال می‌شد، "قرار است از طریق همکاری کمیسیون مجلس" دنبال شود. بیات اضافه کرد: "اگر این موضوع بتواند به سرانجام برسد برای کارگران و مشمولان قانون کار بالای ۱۰ سال سابقه نوعی امنیت شغلی ایجاد خواهد شد." ربیعی، وزیر کار، جزو مشروح برنامه های خود در حوزهٔ روابطِ کار، وعدهٔ "نظارت بر اجرای دقیق قوانین کار و تأمین اجتماعی... اِعمالِ حمایت‌های قانونی و حقوقی در برابر بیکاری و ساماندهی قراردادهای موقتِ کار" را داد. ، برای تحمیلِ تغییرهای بنیادی به‌نفع طبقهٔ کارگر و به‌وجود آوردنِ شرایطِ کاریِ بهتر و انسانی تر برای کارگران و زحمتکشان به کارگزارانِ رژیم ولایتِ فقیه و مجلسِ سرسپردگان به ولایت، باید از هر روزنه یی برای سازمان دادنِ اعتراض‌های کارگری استفاده کرد. با اصلاحیهٔ قانونِ کار، قراردادهای موقت در چارچوب برنامهٔ آزادسازی اقتصادی "قانونیت" می‌یابند.

لایحهٔ اصلاحِ قانون کار، که دربردارندهٔ "تسهیلِ اخراجِ کارگران، رسمیت بخشیدن به انعقاد قردادهای موقت برای مشاغل دائمی، تسهیلِ شرایط [به‌منظورِ] خاتمه [دادن به] قرارداد موقت پیش از اتمام [آن]، افزودنِ شرایط اقتصادی کشور به معیارهای تعیینِ دستمزد کارگران..." بود، از سوی دولت ضدملی احمدی نژاد تدوین شد و در اواخر ۱۳۹۱ به مجلس سرسپردگان به ولایت ارسال گردید. روز دهم اسفند ۱۳۹۱، علیرضا حیدری، در کنگره مقدماتی خانه کارگر مرکز، گفت: "اراده ای جدی برای تصویب لایحه اصلاح قانون کار وجود دارد"، و اضافه کرد: "این طرح تنش‌ها را به محیط‌های کارگری باز می‌گرداند." اعتراض‌های کارگران به این طرح ضدکارگری و واپس‌گرایانه بسیار شدید و قاطع بود. برای نمونه، افزون بر نامهٔ اعتراضی فعالان کارگری شرکت واحد به نمایندگی از سوی ۲ هزار کارگر شرکت واحد به کمیسیون اجتماعی مجلس در ۲۷ دی‌ماه ۹۱، سندیکایِ کارگران شرکت واحد در روز ۱۸ بهمن‌ماه ۹۱ نیز بیانیه‌یی در مخالفت با لایحهٔ اصلاحِ قانونِ کار منتشر کرد، و در آن، تضمینِ "استانداردهای حقوق بنیادین کار مصوب سازمان جهانی کار نظیر تشکیل سندیکا، فدراسیون‌ها و حق تجمع و اعتراض، اعتصاب و راه‌پیمایی و بهره‌مندی از دستمزدی... شرافتمندانه" را خواستار شد. به‌دنبالِ اعتراض‌های شدید کارگران به این لایحهٔ ضدِ

ادامه در صفحه ۸

حوادث کار و ادامه بی توجهی مسئولان حکومتی

بحث ایمنی در محیط کار، و به‌دنبال آن، ایمنی کارگران به‌هنگام کار کردن، از مقوله‌هایی است که از ابتدای پیدایش نظام سرمایه داری تاکنون یکی از دغدغهٔ اصلی کارگران و حامیان آنان بوده است، و باوجود مبارزات کارگران در این زمینه، و دستاوردهای بسیار مهمی که تاکنون از رهگذر این مبارزات نصیب زحمتکشان در کشورهای گوناگون گردیده است، متاسفانه این روند مخرب هنوز در اقصی نقاط جهان جان هزاران نفر از کسانی که برای معیشت خود و خانواده‌های‌شان مجبورند در محیط‌های خطرناک و بدون ایمنی کار کنند را می گیرد، و ما به‌طورمتناوب در گزارش‌های خبری از وقوع این حوادث تلخ آگاه می شویم. نولیبرالیسم هار و سودجو که در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری توان آن را ندارد که استانداردهای ایمنی محیط کار را نادیده بگیرد، با انتقال مراکز تولیدی‌اش به کشورهای کمتر توسعه‌یافته، مقاصد سودجویانه‌اش را در شکل و شمایل جدید به مرحله عمل درمی‌آورد. حادثه‌های مرگبار در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در کشورهای سرمایه‌داری، و به‌خصوص آمریکا و در نیویورک، آن چنان کارزارهایی را به وجود آورد که در نهایت به عقب نشینی سرمایه داری در این کشورها منجر شد. در توصیف این مبارزات باید گفت که، امکان به‌وجود آمدن چنان شرایط وحشتناکی که ما در قرن گذشته در این کشورها شاهد بودیم بسیار بعید است، اما باید اذعان کرد که مبارزه برای حقوق زحمتکشان در دیگر نقاط جهان هنوز با دشواری‌ها و چالش‌های بزرگی روبه رو است. حوادث مرگباری که چندی پیش در بنگلادش اتفاق افتاد، نشان داد که ماهیت ضد انسانی سرمایه‌داری به‌هیچ صورتی تغییر نکرده، بلکه شکل و شمایل آن با قربانی کردن محروم‌ترین قشرهای جامعه در کشورهایی همچون بنگلادش، هنوز به‌بلعیدن قربانیانش مشغول است. حادثه کشته شدن بیش از هزار نفر از زحمتکشان بنگلادشی شباهتی نزدیک به حوادث مرگباری داشت که در نیویورک در اوایل قرن بیستم اتفاق می‌افتاد. بعد از صد سال سرمایه‌داری با این ادعا که هدف، ایجاد فرصت‌های شغلی در کشورهای فقیر است، به انباشت سرمایه ادامه می‌دهد.

این حوادث در ایران هم پدیده‌یی نو و کم اهمیت نیست. در طول چندین سال گذشته به‌خصوص، روند نگران کننده آن باعث گردیده که هشدارها و خبرهای مداومی در این زمینه حتی در رسانه های داخلی ایران به‌طورفزاینده‌یی انتشار یابند. نکته تاملبرانگیز در این میان این است که، بررغم افزایش حوادث کار و اذعان مسئولان و مطبوعات به وقوع این حوادث، هیچ نشانه‌یی مبنی بر اینکه در این زمینه تدبیری اندیشیده شده باشد و یا اصولا کاری انجام گرفته باشد در دست نیست، و تنها چیزی که می‌توان در این باره با قاطعیت گفت، روند روبه‌افزایش این حوادث است.

روزنامه آرمان، ۱۸ اردیبهشت ماه، به نقل از علیرضا حیدری ، رئیس اسبق شورای اسلامی کار، در اشاره به افزایش ۱۹ درصدی مرگ ناشی از حوادث کار و آمار کشته شدگان ثبت شده، به اضافه نقص عضو شدن‌های دایم و موقت، که زحمتکشان میهن در معرض آن قرار دارند، به نقش وزارت کار در این ارتباط می پردازد، و می‌نویسد: "وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی و بازرس کار، موظف‌اند که بر حسن اجرای بهداشت و ایمنی کارگاه ها و کارخانه‌ها نظارت داشته باشند. اما بازرسان کار به وظایف خود عمل نمی‌کنند. بنابراین به دلیل عدم ایفای بازرسی در وزارت کار، شاهد درست اجرا نشدن قوانین کار هستیم."

حیدری همچنین اضافه کرد: "تعداد بازرسان کم است. اما با توجه به اهمیت این شغل بیشترین نیروهای آموزش دیده باید در این بخش کار کنند. بازرسان کار آموزش‌های لازم در این زمینه را نمی‌بینند و زمانی هم که در پستشان حاضرند وظایف خود را به خوبی ایفا نمی‌کنند. بنابراین وضعیت غیر ایمن کارگاه‌ها تغییری نمی‌کند و گزارش نمی شود تا به تخلفاتشان رسیدگی کنند. حتی بازرسی موردی که از طریق بنگاه ها از بازرس‌ها برای نظارت خواسته می‌شود که ورود کنند، دیده می‌شود که به بهداشت ایمنی کارگاه‌ها دقت لازم نمی‌شود."

روزنامه جهان صنعت، ۲۶ تیرماه، با اعلام اینکه در هر ماه دو کارگر در حوادث ساختمانی جان خود را از دست می‌دهند، از مهدی مودّن، رئیس نظام کاردانی ساختمان، در پاسخ به اینکه در حوادث این چنینی چه سازمانی مقصر است، آورده است: "در این حوادث به این نتیجه رسیدیم که به‌طورعام سازمان نظام مهندسی مقصر است زیرا اجازه نمی دهد دستگاه‌های ذی‌ربط تصمیم اصولی درستی بگیرند و عوامل اجرایی دارای صلاحیت را وارد عرصه ساخت‌وساز کنند."

وی در ادامه افزود: "شاهد مثال این ادعا مخالفت‌های اخیر سازمان نظام مهندسی با مصوبه حق نظارت کاردان‌های فنی ساختمان است. این واقعیت وجود دارد که وقتی مهندس ناظر تنها پنج بار به پروژه سر بزند چگونه می‌تواند از تمامی تحولات کارگاهی مطلع شود و آنها را رصد کند. این در حالی است که باید در تمامی مراحل تخریب و گودبرداری که یک ماه هم طول می‌کشد یک ناظر فنی در کارگاه حضور داشته باشد که درصورت عدم رعایت این موارد و ادامه روند فعلی همواره شاهد بروز چنین حوادثی خواهیم بود."

مودّن با بیان اینکه برای پیشگیری از این حوادث پیشنهاد دادیم که کاردان‌های فنی ساختمان به عنوان رییس کارگاه و ناظر مقیم در کارگاه حضور داشته باشند، افزود: "این افراد می‌توانند در صورت وجود خطر به پیشگیری از حوادث بپردازند اما متاسفانه با وجود موافقت شهرداری، این پیشنهاد با مخالفت سازمان نظام مهندسی مواجه شد."

خبر آنلاین، ۲۵ تیرماه، آمار حوادث کار در دو ماه اول امسال را انتشار داد که ۲۶۵ نفر اعلام شده است. این بدین معنی است که در هر ماه کمی بیش از ۱۳۰ نفر جان خود را از دست می دهند و روزانه کمی بیش از ۴ نفر. نکته توجه‌برانگیز در این گزارش اینکه، علت مرگ ۱۲۷ نفر از این قربانیان سقوط از بلندی ذکر شده است که قاعدتا باید کارگران ساختمانی باشند که شرح آن در بالا آمده است. ایلنا، ۱۸ تیرماه، نیز از قول عید علی کریمی، دبیر خانه کارگر قزوین، در باره علت حوادث ناشی از کار، با بیان اینکه حوادث ناگوار لزوماً ناشی از بی‌احتیاطی نیست، می‌نویسد: "بعضی کارفرمایان برای کاستن از هزینه‌ها، کارگران را بدون طی شدن دوره کامل آموزش برای کار با دستگاها و ماشین آلاتی که بسیار پرخطرند استخدام می‌کنند." او به نقش دولت در نظارت بر آموزش‌های ایمنی و تخصصی به کارگران تاکید کرد، و گفت: "نظارت جدی بازرسان کار فرصت چنین سودجویی‌هایی که به سلامت کارگران صدمه می‌زند را از کارفرمایان خاطی می‌گیرد."

نگاهی به مطالب بیان شده در بالا به‌خوبی نشان می‌دهد که دولت، در مقام مسئول اصلی برای تنظیم قوانین مربوط به حفظ ایمنی در محیط کار، نه تنها هیچ اقدامی صورت نداده است بلکه در همان اندازه های محدود که وجود دارد در عمل هیچ‌گونه اقدام لازمی را به مورد اجرا نمی‌گذارد. با توجه به مناسبات مافیایی در رژیم ولایت فقیه، این موضوع چندان هم عجیب به‌نظر نمی‌رسد. سردمداران حاکم در شکل و شمایل خانواده هزار فامیل با چنگ انداختن بر اکثر محیط‌های کاری نه‌تنها موارد حفاظتی را اجرا نمی‌کنند، بلکه از تصویب قوانینی که کارفرمایان را به رعایت موارد ایمنی ملزم کند نیز مانع می شوند. البته گاه و بی‌گاه برای خالی نبودن عریضه وعده و وعیدهایی هم داده می‌شود که بیان آن ها به‌خوبی نشان می‌دهد طرح‌هایی پوچ و توخالی برای فرار از فشار افکارعمومی‌اند. برای مثال، علی ایمانی، مدیر کل تعاون، کار و رفاه اجتماعی استان البرز، با بیان اینکه بسیاری از حوادث کار ناشی از خطاهای انسانی‌اند، در گفت‌وگو با ایلنا، ۵ شهریورماه، می گوید: "پیشی گرفتن سهم علل انسانی بر علل فنی و دستگاهی حاکی از نیاز ضروری به فرهنگ سازی و آموزش صحیح کارگر و کارفرما در حوزه پیشگیری از حوادث ناشی از کار است که اجرای سیستم الکترونیکی اعلام وضعیت ایمنی، انتظار می‌رود کاهش خطاهای انسانی را به همراه داشته باشد." او در همین رابطه، افزود: "طی یکسال گذشته جلسات زیادی با حضور کارشناسان و صاحب نظران امر تشکیل شد و پس از بحث و تبادل نظرهای فراوان، چک لیست الکترونیکی ایمنی، تنظیم وراه اندازی شده است که بازرسی حین انجام کار و قابلیت رصد کارگاههای ساختمانی را میسر می‌سازد."

نگاهی دوباره به این گفته‌ها بیندازیم. آیا چیزی به‌جز یاوه گویی می توان از آن‌ها برداشت کرد؟ مشخص نیست چطور می‌توان کارگری را به بالای ساختمانی چندطبقه فرستاد، آن هم بدون هیچ‌گونه امکان و وسیلهٔ ایمنی، و از او خواست و نصیحت کرد که باید مواظب باشد از بالا به پایین سقوط نکند؟ و بعد اسم این شیوه‌های بربرمنشانه را هم "خطای انسانی" گذاشت؟ حوادث اخیر در بنگلادش موجب گردید که افکارعمومی در جهان نسبت به شرایط غیر انسانی زحمتکشان در این کشور حساسیت نشان دهد، و خوشبختانه همین امر موجب گردیده است تا

ادامه در صفحه ۳

چین با تکیه بر بخشی دولتی، و برنامه‌ریزیِ مرکزی‌ای قدرتمند، می‌تواند دشواری‌ها را پشت سر بگذارد

مهم‌ترین چالش در حال حاضر، به‌وجود آوردنِ سیستمی مسئولیت‌پذیر، دموکراتیک، و کارآمد است

سروصدا و جنجالی که پیرامونِ محاکمهٔ "بو شیلای"– دبیر پیشین حزب کمونیست چین در منطقهٔ کلان‌شهر چونگ‌کینگ– به‌پا شد، به‌تدریج به خاطره‌یی از گذشته تبدیل می‌شود. با وجود این، نشانی از کُندی و فروکش کردن در تلاش‌های پرزیدنت شی جین‌پینگ برای مبارزه با فساد دیده نمی‌شود. کمتر هفته‌یی است که در آن افتضاح یکی دیگر از سران بلندپایه افشا نشود. تازه‌ترین رسوایی، به "نی فاکه"– معاون اُستاندار پیشین آنهوی– مرتبط می‌شد. او به اتهام رشوه‌گیری از کار برکنار شد. تحقیق و بررسی ای پرهیاهو دربارهٔ سوءِ مدیریت در شرکت نفت غول‌پیکرِ دولتی به نام: "پتروچاینا" (PetroChina) همچنان ادامه دارد، و در ادامهٔ آن شماری از مقام‌های ارشد در معرض صدورِ حکم زندان قرار دارند. یکی از کسانی که در معرض صدورِ حکم زندان قرار دارد "جیانگ جی‌مین" است که در مقام ریاست کمیسیون دولتی نظارت و مدیریت دارایی ها، در یکی از قدرتمندترین منصَب‌های اقتصادی کشور جای گرفته بود، و عملاً ادارهٔ بخش دولتیِ کشور را به‌عهده داشت، یعنی بخشی که بیش از نیمی از تولید چین را زیرِ پوشش خود دارد. حکم تعلیقی اعدام "لیو جی ژون"– وزیر پیشین راه‌آهن– هم به دنبال همهٔ این‌ها صادر شد. او نیز یکی دیگر از مقام‌های رسمی کشور بود که کنترل یکی از بزرگ‌ترین بخش‌های دولتی را در اختیار داشت. ریشه‌کن کردنِ فساد اداری و دولتی در چین، همراه با کارزارِ "مشی توده‌ای" حزب کمونیست دنبال می‌شود. این کارزار، تلاش گسترده‌ای است به منظور احیایِ فعالیت پیکارجویانهٔ مردمی، رها شدن از شرّ "تشریفات صوری، بوروکراسی، خوش‌گذرانی، و ولخرجی"، و بازگرداندنِ بزرگ‌ترین حزب سیاسی دنیا به خاستگاهِ اصلی‌اش یعنی جنبشِ مردمی توده‌ای، که به‌جای حکم‌رانی بر مردم چین، در مرتبهٔ پیشاهنگ و رهبر آنان قرار گیرد. البته هنوز اوّل کار است، امّا نشانه‌هایی در دست است که این مشی نوین اثربخش بوده است، به‌ویژه اگر فریادهای نارضایتی و اعتراض صنعت هتل‌داری و رستوران‌داری را معیار بگیریم که شاهد اُفتی ناگهانی ولخرجی‌های مقام‌های رسمی از ثروت‌های بادآورده‌شان بوده است.

نکته‌یی که باید به آن اشاره کرد این است که، به سبب گرایش به تمرکز بر مجازات گناهکار به‌جای شناختنِ علت‌های اصلیِ معضل فساد و برطرف کردن آن‌ها، طرح‌های پیشینِ مبارزه با فساد در مجموع ناموفق بوده‌اند. به همین دلیل است که اکنون همهٔ نظرها به پلنوم سوّم کمیتهٔ مرکزی حزب دوخته شده که قرار است ماه آینده برگزار شود و مقام‌های دولتی هر روز دربارهٔ اهمیت آن صحبت می‌کنند. پلنوم‌های سوّم معمولاً همایشی است برای گرفتن تصمیم‌های راهبردیِ عمده، زیرا پلنوم های اوّل و دوّم به‌طورِعمده به انتصاب‌ها می‌پردازند. معمولاً تغییرهای اساسی و عمده در سیاست‌گذاری‌ها را به‌طورِمعمول به‌عهدهٔ پلنوم سوّم می‌گذارند. در چین همه به‌یاد دارند که پلنوم سوّم– که در روزهای آخر آذرماه ۱۳۵۷ برگزار شد– کشور را در مسیرِ "اصلاح و گشایش درها" قرار داد. اکنون نیز "لی که‌چیانگ"، نخست‌وزیر چین، به اصلاحات عمده‌ای اشاره می‌کند که قرار است در نشستِ ماه نوامبر[۲۰۱۳] کمیتهٔ مرکزی اعلام شود.

حلِ یکی از معضل‌های اساسی‌ای که در دستورِ کارِ [نشست] است، شهرنشینیِ فزاینده در چین است. برنامه‌ریزان چینی اینک پیرامونِ "کلان‌شهرهای عظیم" ۳۰ تا ۴۰ میلیون نفری و ساختارهای شهری "چرخِ – پَره‌ای" با مرکزیتِ یک شهرِ بزرگ (توپی) و شهرهای اقماریِ [پَره] "فقط" ۵ تا ۱۰ میلیون نفریِ آن صحبت می‌کنند. تغییر جهتِ اقتصادی عمده از الگویِ صادرات‌محور به الگویِ مصرفِ داخلیِ بیشتر به وسیلهٔ شهروندانی که وضع مالی‌شان روز به روز بهتر می‌شود یکی دیگر از موضوع‌های مورد بحث است. امّا آنچه بیشتر از همه با طرح مبارزه با فساد ارتباط نزدیک دارد، اصلاح بخش دولتیِ اقتصاد است.

محاکمهٔ "لیو"، وزیر راه‌آهن، به اندازهٔ محاکمهٔ "بو شیلای" پُرهیجان نبود. نه دفاع از خود آتشینی در کار بود، و نه جمعیت هواداران پشت درهای دادگاه جمع شده بودند. ولی اتفاقاً بعضی از اتهام‌های او ["لیو"] اهمیت بیشتری داشتند. "لیو" هم مثل "بو شیلای" به‌جرمِ رشوه‌خواری و سوءِاستفاده از قدرت گناهکار شناخته شد، و دادگاه او را مسئول زیان‌های "عظیم" به پول مردم دانست. امّا شکایت شاهدان این بود که این روند و حکم دادگاهِ ["لیو"] تنها به این دلیل امکان‌پذیر شد که، وزارت راه‌آهن به "امپراتوری‌ای برای خودش" و به دستگاه بوروکراسی‌ای گسترده تبدیل شده بود که حتی پلیس و دادگاهی ویژهٔ خودش را داشت. "لیو" سال‌ها از ادغام وزارتخانه‌اش در وزارت ترابری جلوگیری کرده بود، امّا دولت مرکزی پکن، در اسفندماه[۱۳۹۲]، این دو وزارتخانه را در هم ادغام کرد تا اختیارات بی‌حدوحصر راه‌آهن را محدود کند. نسبت به دیگر سازمان های غول‌پیکرِ دولتی– که تازه‌ترین نمونه‌اش شرکت نفت "پتروچاینا" بود– شکایت‌های مشابه کم نبود.

این‌ها همه پیامدهای منفیِ صنایع بزرگ با ساختار بوروکراتیک است که بدون پاسخگوبودن و مسئولیت‌پذیری مناسب اداره می‌شوند، و تنها هم مختصِ چین و منحصر به این کشور نیست. "رابرت گریفیتز"، رهبر حزب کمونیست بریتانیا، در جزوه‌یی که با عنوان: "بریتانیا به مالکیتِ عمومی نیاز دارد – طرحِ ملّی کردنِ دموکراتیک"، که برای نشر در "مورنینگ استار" تهیه کرده است، دربارهٔ کاستی‌های مشابه [با چین] در بخش دولتیِ بریتانیا پس از جنگ جهانی دوّم، به تفصیل توضیح داده است.

به این ترتیب، اکنون بیشتر سیاستمداران چینی بر این امر توافق دارند که بخشِ دولتی به اصلاح نیاز دارد، اما سؤال این است که: چه نوع اصلاحی؟ نمونهٔ اصلاحاتِ انجام شده در بریتانیا، و تبدیلِ صنایع [شرکت‌های صنعتی] دولتی به انحصارها یا کارتل‌های سودجویی که همراه با غارت پول از صندوقِ دولت، مشتریان‌شان را هم تا سرحد امکان می‌چاپند، روشن است که الگویِ مطلوبی نیست. به همین علت هم است که خودِ عبارتِ "اصلاحِ بخش دولتی"، لرزه بر اندام سوسیالیست های بریتانیا می‌اندازد. امّا زمینهٔ اصلاحات در چین با آنچه که در بریتانیا وجود داشت، بسیار متفاوت است. این افسانهٔ ساختگی در غرب بسیار رایج و شایع است که چین از سال ۱۳۵۷خورشیدی به این سو، به اصلاحات اقتصادی دست زده است، ولی به اصلاحات سیاسی نپرداخته است. باید گفت که این یاوه‌یی بیش نیست. از زمان استقرارِ جمهوری خلق چین در سال ۱۳۲۸ (۱۹۴۹م)، در این کشور اصلاحات سیاسی تقریباً بی وقفه صورت گرفته است. ادعای نپرداختن به اصلاحات سیاسی تا حدّی ناشی از نادانی است. همان‌طور که لورِتا ناپولیونی، روزنامه‌نگار و تحلیلگر ایتالیایی، در کتابش به نام: "اقتصاد مائویی" (Maonomics) نوشته است، بیشتر "ناظران" غربی به گسترش عظیم دموکراسی محلی و انتخابات رقابتی در چین از اوایل دههٔ ۱۳۷۰ (۱۹۹۰م) توجه نکرده اند. مطرح کردن آن ادعا، بخشی هم به‌سبب تعریفِ محدود و لیبرال‌منشانه از خودِ واژهٔ سیاست است. به همین علت است که بهبودِ عظیمی که در دورهٔ ریاست‌جمهوری "هو جین‌تائو" در ده سال گذشته در زمینهٔ حقوق کارگران و قانون کار صورت گرفت را "سیاسی" تلقی نمی‌کنند. چین در دهه های اخیر مسیری بسیار متفاوت با مسیری که غرب در آن حرکت می‌کند در پیش گرفته است. در حالی که واشنگتن و لندن بخش دولتی‌شان را به حراج گذاشته‌اند، چین از بخش دولتی‌اش همچون موتورِ پیش‌برندهٔ رشدِ اقتصادی استفاده کرد. در حالی که آن‌ها قربانگاهِ بازار آزاد را پرستش می‌کنند، چین پیشگامِ برنامه‌ریزیِ دولتی شد. در حالی که آن ها بخش‌هایی از اقتصاد را مقررات‌زدایی کردند، چین مقررات تازه ای برای صنایع کلیدی و [بخش‌های] اساسی‌ای همچون مالی و انرژی به اجرا گذاشت، و نیز در حالی که آن‌ها تیشه به ریشهٔ حقوق کارگران زدند، چین شرایط کار و دستمزدها را بهتر کرده است.

"اصلاحات" در غرب، تقریباً همیشه، یعنی وخامت و بدتر شدنِ اوضاع، در حالی که رویکرد چین به معضل‌ها و دشواری‌ها بیشتر حالتِ "می‌توان– می‌شود" بوده است. به‌طورِنمونه: "راه‌حلِ" بریتانیا برای مسئلهٔ پیر شدنِ جمعیت، دربردارندهٔ کاهشِ حقوق بازنشستگی و مطرح کردن این است که خدمات ملّی بهداشتی دیگر مقرون به صرفه نیست، در حالی که همین ماه پیش، چین طرحِ "نظام مراقبتِ جامع از سالمندان" را رونمایی کرد که قرار است تا ۷ سال دیگر به مرحلهٔ اجرا درآید. این طرح شامل به وجود آوردنِ ۱۰ میلیون شغلِ جدید– که به مهارت‌های ویژه نیاز دارد– و تعهد به تأمینِ "پرستاریِ روزانه، مراقبتِ درمانی، مشاورهٔ روانی، و کمک های اضطراری" به ۲۵۰ میلیون بازنشسته است. به این ترتیب،

ادامه در صفحه ۱۵

ادامه بستن دولت ...

باوجودی که این تاکتیک‌های بی‌پروای آنان اصلاً حمایت وال استریت و مردم عادی را با خود به‌همراه ندارد، ولی این گروه مکار در عزم خود مصمم به نظر می‌رسد. در حالی که مهلت مقرر در مورد سقف بدهی دولت به سرعت نزدیک می‌شود، نمی‌توان حدس زد که گروه‌های افراطی دست‌راستی و رهبری حزب جمهوری‌خواه آیا کشور را به سوی پرتگاه منتهی به ورطه‌یی که کسی نمی داند پیامد آن چه خواهد بود، خواهند کشانید یا خیر.

اگر به متعصبان "تی پارتی" در کنگره و نیز رهبر جمهوری‌خواه آن، جان بینر، گوش کنید، چنین می شنوید که آنان برای گفت‌وگو، سازش، و حتی تأمین بودجه تمامی فعالیت‌های دولت به‌استثنای- و این به‌استثنای بزرگی است – مصوبهٔ بیمهٔ خدمات درمانی برای قشرهای کم درآمد آماده‌اند. آنان در روزهای اخیر، در حکم پشتوانه، خواست‌هایی مبنی بر کسر بودجه خدمات درمان عمومی "مدی کِی ر" (برنامه بیمه‌های اجتماعی و مراقبت‌های پزشکی) و "مدی‌کِی‌د" (برنامه تامین و رفاه اجتماعی که خدمات پزشکی عمومی برای کودکان و سالمندان ارائه می‌کند) را نیز به خواست‌هایشان افزوده اند: گامی در راستای دستیابی به هدف دیرینه‌شان در حذفِ هستهٔ این برنامه‌ها. تاکنون دولت اوباما از تن دادن به این "پیشنهادها" سرباززده است، چه او به‌خوبی می‌داند که پذیرش آن‌ها، دعوتِ آنان به تقاضاها و اقدام‌های افراطی‌تری در آینده خواهد بود. این، درعمل، پایانِ ریاست جمهوری او خواهد بود، دمکراسی کشور را فلج خواهد کرد، و به حاکمیت دارودسته یی ضدِدمکراتیک، ضدِ کارگر، نظامی‌گرا، و نژاد پرست مشروعیت خواهد بخشید.

پرزیدنت اوباما گفته است که، آماده است تا با مخالفانِ جمهوری‌خواه خود پای میز مذاکره بنشیند، اما نه در شرایطی که اسلحه بر بالای سرش، یا تهدید به حذف بودجه برنامه خدمات درمانی، بلوکه کردنِ فعالیت‌های معمولِ دولت، و ممانعت از برداشتن سقف بدهی دولت، چارچوبِ این مذاکره را تعیین کند. هر موضع گیریِ دیگری برای اوباما به‌معنای خودکشیِ سیاسی خواهد بود. زیرا که آن فقط "به‌وجودِ آوردنِ وضعیت‌هایی برای اِعمالِ فشار" دیگری از سوی جمهوری‌خواهان را تشویق خواهد کرد تا به این وسیله، سطحِ زندگی را پایین‌تر برند، حقوق را از درون تهی کنند، محیط زیست را زهرآلود سازند، نابرابری را به‌صورت‌های بسیار بیشتر کنند، و به غولان نفتی برای گرم‌تر کردن جو زمین چراغ سبزی عطا نمایند.

با اضافه کردن ۲۵ و اندی ایالتی که دست‌راستی‌های جمهوری‌خواه بر آن ها حاکمند، و ذهنیتِ تجزیه طلبانه‌ای همچون طرفداران جدایی نژادی و برده داران در دوران پیش‌تر را نمایندگی می‌کنند، در حالی که از هرگونه حقوق اجتماعی و دست آوردِ حاصل‌شده در قرن بیستم ابراز بیزاری می‌کنند و با هنجارها، ساختارها، و ارزش‌های دمکراتیک به‌شدت درستیزند، می‌توان گفت که سرشتِ دمکراتیک کشور با تهدیدهایی روبه‌رو است که واترگیت، ایران گیت، و حتی مک کارتیسم، در برابر آن بی‌رنگ خواهند بود. رئیس جمهوری در موضع‌گیریِ استوار خود در برابر "تی پارتی" و افراطی‌های دست‌راستی و از جمله پشتیبانان مالیِ مرتجع شان، سزاوار پشتیبانی کامل تمامی امریکایی‌های معقول است. در پافشاری بر ضدِ هرگونه کاهش بودجه برنامه‌های تصویب‌شدهٔ دولت برای "مدی‌کِی‌ر" (برنامه بیمه های اجتماعی و مراقبت‌های پزشکی) و "مدی‌کِی‌د" (برنامه تامین و رفاه اجتماعی که خدمات پزشکی عمومی برای کودکان و سالمندان ارائه می‌کند)، در حکمِ جزئی از راه حل بحران، بانگ بلندی باید برکشید. ماجرایِ پرمخاطره‌یی که در واشنگتن در جریان است، خط مقدمِ مبارزه برای حفظ و گسترش دمکراسی است.

۱. این انتخابات، به دلیل اینکه در نیمه دوره چهارساله زمامداری رئیس‌جمهوری برگزار می‌شود، به‌طورِاصطلاحی "میان‌دوره‌ای" نامیده می‌شود، و به‌منظور رای‌گیری برای کنگره (مجلس نمایندگان و سنا، دو نهاد قانون‌گذاریِ ایالات متحده) است. انتخابات کنگره هر دو سال یک بار برگزار می شود، که در آن، همهٔ ۴۳۵ کرسی "مجلس نمایندگان"، و حدود یک‌سوم کرسی‌های "مجلس سنا"- از مجموع ۱۳۰ کرسی- به رای گذاشته می شود. اعضای "مجلس نمایندگان" برای ۲ سال ، و "مجلس سنا" برای ۶ سال، انتخاب می‌شوند.

۲. قوانین جیم کرو("Jim Crow laws")، قوانینی ایالتی و محلی بودند که بین ۱۸۷۶ و ۱۹۶۵ در ایالات متحده به تصویب رسیدند. برخی نمونه‌های قوانین جیم کرو عبارتند از: جداسازی نژادی مدارس دولتی، اماکن عمومی و حمل و نقل عمومی، و جداسازی نژادی دستشویی‌ها، رستوران‌ها و آبخوری‌ها برای سفیدها و سیاهان بود. ارتش ایالات متحده هم جداسازی شده بود.

ادامه چین با تکیه بر بخش ...

اشارهٔ این هفتهٔ یک اقتصاددان ارشد چینی به اینکه پلنوم سوّم کمیتهٔ مرکزی "اصلاحات اقتصادی، مالیاتی و مالی، و اصلاح در قیمت‌گذاری منابع، بهزیستیِ اجتماعی، و توزیع درآمدها" شاهد خواهد بود، به نظر نمی‌آید که آن یورش نولیبرالی‌ای باشد که برخی در "چپ" پیش‌بینی می‌کنند، به‌ویژه وقتی که "لی کِه‌چیانگ اعلام می‌کند که ایجادِ کار یکی از موضوع‌های کلیدیِ نشستِ کمیتهٔ مرکزی خواهد بود.

رویکرد بسیار احتیاط آمیز در امر سیاست‌گذاری- به قول "دنگ شیائوپینگ": "گذر از رودخانه با لمس تک‌تک سنگ‌ها[ی بستر رود]"- بدین معناست که بیشتر تحلیلگران پیش‌بینی می‌کنند که اصلاح ساختاری در بخش دولتیِ چین به کندی پیش خواهد رفت. امّا چالش پیش رو، یعنی برقراری سیستم مسئولیت پذیری دموکراتیک و کارآمد، بسیار خطیر و پراهمیت است، و اگر موفقیت‌آمیز باشد، بالقوه می‌تواند چین را پیشگامِ واقعیِ دموکراسی اقتصادی کند. البته ممکن است خلاف آن صورت بگیرد. لابیِ بخش خصوصی بی‌صبرانه منتظر دست‌اندازی به صنایع دولتی و انحصارهای منابع طبیعی است، که به این وسیله، سودهای افسانه‌ای‌ای برای معامله‌گران قماری [بورس و جز آن] می تواند به‌دست آید. باید صبر کرد و دید. امّا کارنامهٔ تاکنونیِ چین به ما می‌گوید که می‌توان خوش‌بین بود.

ادامه سخنرانی نماینده کمیته مرکزی ...

همگی‌شان، بی‌اهمیت دانستنِ دموکراسی و بی‌توجهی به عدالت اجتماعی واقعی است. همهٔ آن‌ها تعهدی بی‌چون‌وچرا و مسلّم در به‌کارگیری خشن‌ترین شکل‌های الگوی اقتصادی نولیبرالی که حافظ منافع ثروتمندان و قدرتمندان است، در کارنامه‌شان دارند.

دگرگونی‌های آیندهٔ خاورمیانه- از لحاظِ برنامهٔ عملِ مداخله‌گرانهٔ امپریالیسم- بر اثر روابط سیاسی و اقتصادی غرب با شاخه های گوناگونِ "اسلام سیاسی"ای که دست بالا را دارند، به‌احتمالِ قوی بازبینی و بازسازی خواهد شد، و رژیم ایران در این دگرگونی ها، نقش عمده‌ای خواهد داشت. در این سناریو، که هدفش تبلیغ و ترویج "اقتصاد بازار" نولیبرالی است، نقشِ مردم در شکل دادنِ آیندهٔ خاورمیانه و تأمینِ خواست‌های اقتصادی‌شان، باید کاسته شود، یا اولی‌تر آنکه به‌طورِکلی حذف شود. این به‌معنایِ ادامهٔ تباهیِ عدالت اجتماعی، همراه با برقراری و حفظِ سیستم سیاسیِ‌ای غیردموکراتیک، به‌منظورِ حفظ منافع نخبگان است. و البته اگر و هرگاه لازم باشد، مداخلهٔ نظامی مستقیم از سوی آمریکا و متحدانش نیز برای تغییر نقشهٔ سیاسی به‌کار گرفته خواهد شد. این، تکرارِ تاریخ تیره و تار و خونین خاورمیانه است. تنها از راه اقدام متحد و مشترک نیروهای پیشرو در منطقه، این تکرار را می‌توان متوقف کرد. حزب تودهٔ ایران نقش روشنی را در چنین اقدام‌هایی برای خود تعیین کرده است، و انرژی و امکان‌هایش را برای دستیابی به این هدف به‌کار می‌گیرد.

رفقای گرامی،

به اعتقاد ما، فقط از راه بسیج و رودررو قرار دادنِ افکار عمومی جهان با جاه‌طلبی‌های فاجعه‌بار امپریالیسم و متحدان آن است که می‌توانیم آیندهٔ صلح در منطقه را تأمین کنیم و پشتوان باشیم. در این پیکارِ حساس و حیاتی، نیروهای پیشرو مسئولیت عمده‌ای در امر بسیج گسترده‌ترین طیف نیروهای اجتماعی برضد جنگ، نظامی‌گری، مداخله‌جویی، و سیاست‌هایِ تجاوزکارانهٔ امپریالیسم برعهده دارند. قدرت و اثرگذاریِ ما صرفاً وابسته به توان ما در آوردن مردم به خیابان‌ها برای مبارزه در راه صلح، نان، و کار است.

پیروز باد مبارزهٔ مردم ایران برای صلح، دموکراسی، و عدالت اجتماعی

پیش به سویِ مبارزه در راه صلح و ترقی، در خاورمیانه و در سراسرِ جهان

زنده باد همبستگی انترناسیونالیستی

تعطیلِ دولت! : فازِ جدیدی از کودتا، به‌سَبکِ آمریکایی

نوشته: سام وب، صدر حزب کمونیست آمریکا
۱۱ اکتبر ۲۰۱۳

آنان با چکمه نیامدند، اما تعطیل کردنِ کارِ دولت از جانب فراکسیون افراط‌گرایِ حزب جمهوری‌خواه تنها می تواند مرحله جدیدی از کودتایی به‌سَبکِ آمریکایی توصیف شود. بربرهای راستِ افراطی دمِ دروازه ها آمده‌اند. دمکراسی ما، بدون هیچ‌گونه مبالغه‌یی، در محاصره است.

شلیک آغازین این یورش، وسواس خارج از کنترل این فراکسیون در اختصاص ندادنِ بودجه لازم برای لایحه ارائه خدمات درمانی بود.

جمهوری‌خواهان پیش‌تر با پیروزی در انتخاباتِ میان دوره ای[۱] [در ۲ نوامبر ۲۰۱۰] امید داشتند بتوانند این دستاورد قانون گذاری اوباما را در کنگره فسخ کنند. اما هنگامی که در میان تعجب و حیرت جمهوری‌خواهان رأی دهندگان بار دیگر باراک اوباما را برای بار دوم انتخاب کردند و دمکرات‌ها را در کنترل سنا باقی نگاه داشتند، این گزینه منتفی گردید.

با این گردش رویدادها، افراطی ترین فراکسیون حزب جمهوری خواه برای یافتن ترفندهای دیگری دست به‌کار شد و به این نتیجه رسید که آنها نمی توانند تا سال ۲۰۱۶ ، دور بعدی انتخابات ریاست جمهوری، برای مدفون کردن قانون بیمه درمانی اوباما صبر کنند. تا آن هنگام [۲۰۱۶] ممکن است محبوبیت این بیمهٔ خدمات درمانیِ ارائه شده از سوی اوباما آنقدر افزایش یافته باشد که لغوِ آن دیگر امکان‌پذیر نباشد و حتی بتواند جایگاه سیاسی‌شان را نیز تخریب کند. پال ریان، معاونِ میت رامنی– نامزد جمهوری‌خواهان در کارزار انتخاباتی ریاست جمهوری ۲۰۱۲ – و عضوِ این فراکسیون ۹۰ نفرهٔ کنگره (فراکسیونی که فراتر از کمیتهٔ حزبیِ "تی پارتی" ["حزب چای"[در کنگره است) این گرایش را، در اواخر سپتامبر، چنین تکرار کرد: "علت اینکه این مبارزه در زمینهٔ سقفِ بدهی‌ها با گذشته تفاوت دارد این است که انتخاباتی در پیش رو نیست تا ما بتوانیم در آن این (بیمه خدمات درمانی کم هزینهٔ اوباما) را خودمان اصلاح کنیم. ... ما سه سال دیگر با این دولت دست به‌گریبان خواهیم بود." با رودررو شدن با این واقعیت، کوره راهِ تاکتیکی تازه‌یی برای باطل کردنِ "مصوبهٔ بیمه درمانی کم‌هزینه" موضوع داغ بحث‌های جناح افراطی حزب جمهوری‌خواه گردید.

اینکه چنین برخوردی مستلزمِ تخلف از هسته اصلِ دمکراتیک فرمانروایی اکثریت، برهم زدن نتیجهٔ انتخابات گذشته، بازی با وقوع فاجعهٔ اقتصادی در میانهٔ بهبودِ بی‌رمقِ وضع کنونی، و به‌وجود آوردنِ بحران سیاسی‌ای پردامنه ممکن است همراه باشد، به‌نظر نمی آید که این آتش‌افروزانِ راست را رنج دهد. آنان آمادهٔ انداختن تاس بودند.

آنچه پیش آمد پیش‌بینی‌شدنی بود. به‌جای گفت‌وگو با مخالفان‌شان در کنگره و رئیس جمهوری، سیاست رویارویی تا مرز فاجعه را برگزیدند. انسداد پارلمانی جایش را به ماجراجویی‌های بی‌پروا سپرد. جدل بر زمینهٔ حداقل شبه واقعیت‌ها، بی حدِ یقفی، به عوام‌فریبی، به توهم های آخرزمانی، و به عبارت پردازی‌های اُرولی[جرج اُرول، نویسنده انگلیسی] بدل گردید. و روندهای‌عادی‌ای همچون تأمین بودجه فعالیت‌های دولت و

برداشتن سقفِ بدهی‌ها تا به این وسیله دولت فدرال بتواند تعهدهای مالی‌اش را بپردازد، چنانکه دیدیم به "رویدادهای همراه با زور[از سوی دولت]" بدل گردیدند تا دولت اوباما را از امتیازهای عمده‌اش تهی سازند، بی آنکه دشواری‌های اقتصادی و سیاسی‌ای که برای ده‌ها میلیون نفر به‌وجود می‌آورند در نظرگیرند.

این تصمیمی خلق الساعه از سوی گروهی معیوب از "تی پارتی" و در عرضِ یکی دو هفته گذشته نبود، بلکه آن را در جلسه‌یی در اوایل سال– که نشریه "نیویورک تایمز" گزارشش را منتشر کرد– می‌توان ردیابی کرد.

گزارشی تکان‌دهنده [از این ماجرا] به ما نشان می دهد که: "اد میس"(دادستان کل متعصب پیشین در دولت ریگان و فعالِ دست راستی) و "ائتلافِ غیرمنسجمی از فعالانِ محافظه‌کار" (که برخی‌شان دارایی های چشمگیری در نفت و گاز دارند) مدت زمانی کوتاه پس از انتخاب مجدد رئیس جمهوری [اوباما]، با هم‌دیگر دیدار کردند و به این نتیجه رسیدند که تنها راهِ تأمین نکردنِ بودجه برای برنامه خدمات درمانی اوباما تعطیل کردنِ دولت در پاییز امسال است، و تصمیم به اجرای آن گرفتند. این طرح، مخاطبانی مشتاق و گروه‌هایی آمادهٔ حمله در اعضای افراطی دست‌راستی در کنگره، "تد کروز"، و چند تن دیگر در سنا، یافت. آنان آماده بودند تا "برای حفظِ دِه، آن را به‌طورِکلی بسوزانند."

این برای هر کس که با آنچه در واشنگتن از زمان انتخابات میان دوره‌ایِ سال ۲۰۱۰ تا به‌حال می‌گذرد آشنایی داشته باشد، نباید مایه تعجب باشد.

این باند تخریب‌گر در هیچ طیف معمولی‌ای از سیاست که در ایالات متحده در نظر گرفته شود، نمی‌تواند قرار گیرد. آنان به‌لحاظِ خُلق و خو، بینش، و طرزِ عمل، اقتدارگرا، نژادپرست، مردسالار، بیگانه هراس، و زن ستیزند. آنان از کارگران نفرت دارند، و به بازسازی "جمهوری سفید پوستان" متعهدند. در این جمهوری، غیر سفید پوستان در سلسله مراتب سیستم جدیدی از نظامِ کاست قرار گیرند، سیستمی نه عین آنچه در "قوانین جیم کرو"[۲] بود، اما از هر لحاظ به همان اندازه رادیکال، استثمارکننده، و ظالمانه. برخی از آنان عقاید "آخر زمانی" هزاره ای دارند. بیشترشان از جنوبند، اما از ایالت‌های مرکزی و کوه‌های راکی هم بین‌شان هست. مخالفان خود را غیر مشروع و غیرآمریکایی می‌دانند. کج‌خیالی(پارانویا) و وحشت زدگی، که از گرایشِ چاره ناپذیر به سکنه‌یی اقلیتی‌اکثریتی که سر به افراط می‌زند، تا حد زیای آمادگی آنان برای پیش‌بردِ سیاست با وسائلی ضددمکراتیک و خلاف قانون اساسی را توضیح می‌دهد.

ادامه در صفحه ۱۵

کمک های مالی رسیده

به مناسبت ۷۲ مین سالگرد حزب، یک هوادار از استکهلم ۵۰۰ کرون

21 October 2013

حساب بانکی ما:
نام حساب: Iran e.V.
بانک: Berliner Sparkasse
کد بانک: 100 500 00
شماره حساب: 790020580
IBAN: DE35 1005 0000 0790 0205 80
BIC: BELADEBEXXX

شمارهٔ فاکس و تلفن پیام گیر ما
۰۰۴۹۳۰ ۳۲۴۱۶۲۷

لطفاً در مکاتبات خود با آدرس های زیر از ذکر هرگونه نام اضافی خودداری کنید.
آدرس های پستی:
1. Postfach 100644, 10566 Berlin, Germany
2. B.M. Box 1686, London WC1N 3XX, UK
آدرس های اینترنت و "ای–میل"
http://www.tudehpartyiran.org
E-Mail: dabirkhaneh_hti@yahoo.de

Nameh Mardom No. 932
Central Organ of the Tudeh Party of Iran